

The role of legal and institutional mechanisms in realizing the right to self-determination in multicultural societies

Anvar Saedi PhD student, Department of Law, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Sanandaj Branch, Sanandaj, Iran..E-mail: anvarsaed@gmail.com

Ebad Rohi *Corresponding Author*, Assistant Professor, Department of Law, Ceyhan University, Sulaymaniyah, Kurdistan, Iraq.E-mail: ibadruhi@gmail.com

Javanmir Abdolahi Assistant Professor, Law Department, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran.. E-mail: javanmirabdolahi@yahoo.com

Article Info

Article Type:

Reserch Article

Keywords:

Right to Self-Determination, Multicultural Societies, Autonomous Systems, Sovereignty.

ABSTRACT

The present research was conducted using a descriptive-analytical method and using library resources, international law documents, domestic laws and comparative studies of multicultural systems. The research findings show that the exercise of the right to self-determination in multicultural societies is realized through a set of legal and institutional mechanisms, including constitutional guarantees for minority rights, local and regional autonomy systems, federalism, local parliaments, mechanisms for political participation of minorities, protection of linguistic and cultural rights, as well as judicial authorities and mediation. On the other hand, local democracy, by strengthening the political participation of cultural groups, decentralizing power, and establishing local decision-making institutions, can, while recognizing cultural differences, enable the realization of the right to self-determination within the framework of national sovereignty, and help create unity in diversity. In addition, a study of the experiences of some multicultural governments shows that the establishment of appropriate institutional mechanisms at the level of local governments, in addition to reducing ethnic and cultural tensions, leads to an increase in the level of human security, an increase in the sense of social belonging, and an improvement in social health indicators among different cultural groups.

Cite this Article: Saedi,A , Ruhi,E and Abdolahi,J . (2025). The role of legal and institutional mechanisms in realizing the right to self-determination in multicultural societies. *International Relations Researches*, 14(4), 351-388. doi: 10.22034/irr.2024.244867



© Author(s)

Publisher: Iranian Association of International Studies

DOI: 10.22034/irr.2024.423751.2458

نقش سازوکارهای حقوقی و نهادی در تحقق حق تعیین سرنوشت در جوامع چند فرهنگی

انور ساعدی دانشجوی دکتری گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سنندج، سنندج، ایران..
رایانامه: anvarsaedy@gmail.com

عباد روحی نویسنده مسئول، استادیار گروه حقوق دانشگاه جبهان، سلیمانیه، کردستان، عراق.
رایانامه: ibadruhi@gmail.com

جوآنمیر عبدالهی استادیار گروه حقوق، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران.
رایانامه: javanmirabdolahi@yahoo.com

در باره مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف این تحقیق شناسایی و تحلیل سازوکارهای حقوقی، نهادی و سیاسی اعمال حق تعیین سرنوشت در جوامع چندفرهنگی، تبیین نقش دموکراسی محلی در تحقق این حق با حفظ توازن میان وحدت و کثرت و ارزیابی میزان تأثیر این سازوکارها بر سطح امنیت و سلامت انسانی در جوامع متنوع فرهنگی است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسناد حقوق بین‌الملل، قوانین داخلی و مطالعات تطبیقی نظام‌های چندفرهنگی انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اعمال حق تعیین سرنوشت در جوامع چندفرهنگی از طریق مجموعه‌ای از سازوکارهای حقوقی و نهادی از جمله تضمین‌های قانون اساسی برای حقوق اقلیت‌ها، نظام‌های خودمختاری محلی و منطقه‌ای، فدرالیسم، پارلمان‌های محلی، سازوکارهای مشارکت سیاسی اقلیت‌ها، حمایت از حقوق زبانی و فرهنگی و نیز مراجع قضایی و میانجیگری تحقق می‌یابد. از سویی دموکراسی محلی با تقویت مشارکت سیاسی گروه‌های فرهنگی، تمرکززدایی از قدرت و ایجاد نهادهای تصمیم‌گیری محلی می‌تواند ضمن به رسمیت شناختن تمایزهای فرهنگی، تحقق حق تعیین سرنوشت را در چارچوب حاکمیت ملی ممکن سازد و به ایجاد وحدت در عین کثرت کمک نماید. افزون بر این، بررسی تجارب برخی دولت‌های چندفرهنگی نشان می‌دهد که استقرار سازوکارهای نهادی مناسب در سطح حکومت‌های محلی، علاوه بر کاهش تنش‌های قومی و فرهنگی، موجب ارتقای سطح امنیت انسانی، افزایش احساس تعلق اجتماعی و بهبود شاخص‌های سلامت اجتماعی در میان گروه‌های فرهنگی مختلف می‌شود.
کلیدواژه‌ها: حق تعیین سرنوشت، جوامع چندفرهنگی، نظام‌های خودمختاری، حاکمیت.	
تاریخچه مقاله تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵	

استناد به این مقاله: ساعدی، انور، روحی، عباد و عبدالهی، جوآنمیر. (۱۴۰۳). نقش سازوکارهای حقوقی و نهادی در تحقق حق تعیین سرنوشت در جوامع چند فرهنگی. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۴(۱۱۴)، ۳۵۱-۳۸۸. doi: 10.22034/irr.2024.244867

© نویسنده(گان)

ناشر: انجمن ایرانی روابط بین‌الملل





در جهان معاصر، گسترش تنوعات فرهنگی، زبانی، قومی و مذهبی در چارچوب دولت‌های ملی سبب شده است که مفهوم «حق تعیین سرنوشت» به یکی از مباحث بنیادین در حوزه حقوق عمومی، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل تبدیل شود. جوامع چندفرهنگی به دلیل حضور گروه‌های هویتی گوناگون با تاریخ، زبان، سنت‌ها و الگوهای زیست متفاوت، با مسئله‌ای اساسی مواجه‌اند: چگونه می‌توان میان حفظ وحدت سیاسی یک کشور و تأمین حق مشارکت و خودابرازی فرهنگی و سیاسی گروه‌های مختلف توازن برقرار کرد. حق تعیین سرنوشت در چنین بستری تنها به معنای جدایی یا استقلال سیاسی نیست، بلکه طیفی گسترده از سازوکارهای سیاسی، حقوقی و نهادی را در بر می‌گیرد که از طریق آن‌ها گروه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌توانند در تعیین سرنوشت جمعی خود نقش مؤثر ایفا کنند. در واقع، درک جدید از این حق بیش از آنکه بر گسست سیاسی تمرکز داشته باشد، بر ایجاد الگوهایی از حکمرانی مشارکتی، توزیع قدرت و تضمین حقوق اقلیت‌ها در چارچوب ساختارهای موجود تأکید دارد. به همین دلیل، مطالعه سازوکارهای اعمال حق تعیین سرنوشت در جوامع چندفرهنگی به بررسی مجموعه‌ای از نهادها، فرآیندها و سیاست‌ها می‌پردازد که امکان مشارکت واقعی گروه‌های مختلف در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را فراهم می‌سازند و از بروز تنش‌های هویتی و تعارضات اجتماعی جلوگیری می‌کنند. یکی از مهم‌ترین ابعاد تحقق حق تعیین سرنوشت در جوامع چندفرهنگی، طراحی سازوکارهای نهادی برای مشارکت برابر گروه‌های مختلف در ساختار قدرت است. در چنین جوامعی، تمرکز بیش از حد قدرت در سطح مرکزی می‌تواند به حاشیه‌نشینی گروه‌های فرهنگی و قومی منجر شود و احساس بی‌عدالتی یا محرومیت سیاسی را تقویت کند. از این رو، بسیاری از نظام‌های سیاسی تلاش کرده‌اند با بهره‌گیری از الگوهایی نظیر عدم تمرکز اداری، خودگردانی منطقه‌ای، فدرالیسم یا نظام‌های مشارکتی، امکان مشارکت مؤثر گروه‌های مختلف در اداره امور عمومی را فراهم سازند. این سازوکارها نه تنها امکان بیان مطالبات فرهنگی و اجتماعی گروه‌ها را فراهم می‌کنند، بلکه زمینه‌ساز توزیع عادلانه‌تر منابع و فرصت‌ها نیز می‌شوند. در این چارچوب، حق تعیین سرنوشت به معنای توانایی گروه‌ها در مشارکت در تصمیم‌گیری‌های مربوط به توسعه اقتصادی، مدیریت منابع طبیعی، حفظ زبان و فرهنگ و تعیین اولویت‌های اجتماعی در سطح محلی یا منطقه‌ای است. چنین رویکردی تلاش می‌کند میان ضرورت حفظ یکپارچگی سیاسی کشور و نیاز به به رسمیت شناختن تنوعات فرهنگی تعادل ایجاد کند و از طریق نهادینه‌سازی مشارکت، زمینه‌های همزیستی مسالمت‌آمیز را تقویت نماید. افزون بر سازوکارهای نهادی،



چارچوب‌های حقوقی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تضمین اعمال حق تعیین سرنوشت در جوامع چندفرهنگی دارند. بسیاری از نظام‌های حقوقی معاصر با پذیرش اصل برابری فرهنگی و حقوق اقلیت‌ها، تلاش کرده‌اند ابزارهای قانونی لازم برای حفاظت از هویت‌های گوناگون را فراهم آورند. این چارچوب‌ها می‌توانند شامل تضمین حقوق زبانی، حق آموزش به زبان مادری، آزادی فعالیت‌های فرهنگی، نمایندگی عادلانه در نهادهای تصمیم‌گیر و همچنین حمایت از اشکال مختلف سازمان‌یابی اجتماعی و فرهنگی باشند. در سطح بین‌المللی نیز اسناد و معاهدات حقوق بشری بر اهمیت احترام به تنوع فرهنگی و حق مشارکت گروه‌های مختلف در تعیین سرنوشت خود تأکید دارند. این رویکرد حقوقی به دنبال آن است که با ایجاد ضمانت‌های قانونی، از تبدیل تنوع فرهنگی به منبع تعارض جلوگیری کرده و آن را به فرصتی برای غنای اجتماعی و فرهنگی تبدیل کند. در چنین شرایطی، حق تعیین سرنوشت نه تنها یک اصل سیاسی بلکه یک چارچوب حقوقی برای تنظیم روابط میان دولت و گروه‌های اجتماعی مختلف محسوب می‌شود.

در کنار ابعاد نهادی و حقوقی، سازوکارهای اجتماعی و فرهنگی نیز در تحقق عملی حق تعیین سرنوشت اهمیت فراوانی دارند. جوامع چندفرهنگی زمانی می‌توانند به طور پایدار از تنوع خود بهره‌مند شوند که فرهنگ گفت‌وگو، مدارا و پذیرش تفاوت‌ها در میان شهروندان نهادینه شود. ایجاد فضاهای مشارکتی برای تعامل میان گروه‌های مختلف، تقویت نهادهای مدنی، تشویق به مشارکت سیاسی و اجتماعی و گسترش آموزش‌های مرتبط با حقوق شهروندی از جمله اقداماتی هستند که می‌توانند زمینه تحقق این هدف را فراهم سازند. چنین فرایندهایی به شهروندان این امکان را می‌دهد که فراتر از مرزهای هویتی محدود، در چارچوب یک جامعه سیاسی مشترک به همکاری بپردازند. در این میان، رسانه‌ها، نهادهای آموزشی و سازمان‌های مدنی نقش مهمی در ترویج فرهنگ مشارکت و احترام به تنوع ایفا می‌کنند. از طریق این سازوکارها، جوامع چندفرهنگی قادر خواهند بود میان حفظ هویت‌های خاص و شکل‌گیری هویت مشترک ملی یا مدنی توازن برقرار کنند.

بررسی سازوکارهای اعمال حق تعیین سرنوشت در جوامع چندفرهنگی نشان می‌دهد که این مفهوم بیش از آنکه به معنای جدایی‌طلبی یا تغییر مرزهای سیاسی باشد، به فرآیندی مستمر از مشارکت، گفت‌وگو و توزیع عادلانه قدرت اشاره دارد. در واقع، تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که نادیده گرفتن مطالبات هویتی و فرهنگی گروه‌های مختلف می‌تواند زمینه‌ساز تنش‌های سیاسی و اجتماعی شود، در حالی که به رسمیت شناختن این مطالبات در قالب سازوکارهای نهادی و حقوقی می‌تواند به تقویت



همبستگی اجتماعی و ثبات سیاسی منجر گردد. از این رو، توجه به سازوکارهایی که امکان مشارکت واقعی و مؤثر گروه‌های مختلف را در تعیین سرنوشت جمعی فراهم می‌کنند، به یکی از الزامات اساسی حکمرانی در جوامع چندفرهنگی تبدیل شده است. چنین رویکردی تلاش می‌کند با تلفیق اصول دموکراسی، عدالت اجتماعی و احترام به تنوع فرهنگی، الگویی از حکمرانی را شکل دهد که در آن همه گروه‌های اجتماعی بتوانند در تعیین مسیر آینده جامعه نقش فعال و معناداری ایفا کنند.

در سال‌های اخیر، بسیاری بر این باورند که غرب کوشیده است به شیوه‌های گوناگون سیمای سیاسی و فرهنگی خاورمیانه را دگرگون سازد. پیامد چنین سیاست‌هایی در مواردی به شکل جنگ‌های ویرانگر، تنش‌های مداوم، بی‌ثباتی و خشونت گسترده بروز یافته و تداوم این رویکردها روند خروج از بحران را دشوارتر کرده است. در این میان، تلاش برای همگون‌سازی فرهنگی خاورمیانه و کمرنگ کردن تنوع‌ها و تفاوت‌های فرهنگی نیز بخشی از این سیاست‌ها تلقی شده تا الگوی خاصی از دموکراسی به این منطقه تحمیل شود. با نگاهی به تحولات یک قرن گذشته می‌توان دید که بسیاری از این پروژه‌ها در عمل با ناکامی مواجه شده‌اند؛ زیرا الگوهایی که ارائه شده‌اند، در مواردی پیوند عمیقی با زمینه‌های تاریخی و فرهنگی جوامع خاورمیانه نداشته‌اند. این گسست مفهومی در فهم برخی مفاهیم اجتماعی و سیاسی نیز خود به شکل‌گیری بحران‌های تازه انجامیده است. از این رو، تحقق پروژه‌هایی متناسب با فرهنگ، تاریخ و ویژگی‌های اجتماعی مردمان خاورمیانه مستلزم نوعی دگرگونی در نگرش‌ها و چارچوب‌های ذهنی است. در کنار این تحول ذهنی، سازمان‌دهی نیروها و عناصر دموکراتیکی که بیرون از ساختار دولت قرار دارند می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در پیشبرد سیاست‌های دموکراتیک ایفا کند؛ زیرا در نهایت، برون‌رفت پایدار از چرخه بحران و جنگ در گرو تحقق دموکراسی واقعی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود آنان است.

۱. مفهوم و تعریف حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت از بنیادی‌ترین حقوق جمعی ملت‌ها در نظام حقوقی معاصر به شمار می‌رود که به موجب آن هر ملت می‌تواند آزادانه وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را تعیین کند. این حق در حقوق بین‌الملل به‌عنوان اصلی بنیادین و در حقوق داخلی به‌عنوان مبنایی برای مشارکت عمومی و حاکمیت مردم شناخته می‌شود و در عین تمایز با مفاهیمی چون استقلال سیاسی و سایر حقوق گروهی، پیوندی وثیق با آن‌ها دارد. حق تعیین سرنوشت، ناظر بر توانایی و اختیار یک ملت یا مردم برای تعیین آزادانه سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش بدون مداخله خارجی است. در



اسناد مهم بین‌المللی، از جمله منشور ملل متحد و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر، این اصل به عنوان حقی جمعی و بنیادین مورد شناسایی قرار گرفته است. در حقوق بین‌الملل معاصر، حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اصول بنیادین نظم حقوقی بین‌المللی شناخته می‌شود که در چارچوب آن، ملت‌ها و مردمان یک سرزمین حق دارند آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین کرده و مسیر توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را بدون مداخله خارجی انتخاب کنند. این اصل در واقع بازتابی از تحول تاریخی نظام بین‌الملل از ساختارهای امپراتوری و استعمار به سمت نظام مبتنی بر دولت‌های مستقل و برابر است. پیدایش این مفهوم در عرصه حقوقی بین‌المللی به ویژه پس از جنگ جهانی اول و سپس تثبیت آن در دوره پس از جنگ جهانی دوم رخ داد؛ زمانی که جامعه بین‌المللی به ضرورت شناسایی حقوق ملت‌ها در برابر سلطه‌های خارجی و استعماری پی برد (Omidi, 2018: 2-3).

در چارچوب حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت دارای دو بعد اساسی است که در ادبیات حقوقی با عنوان تعیین سرنوشت داخلی و تعیین سرنوشت خارجی شناخته می‌شوند. تعیین سرنوشت داخلی به معنای مشارکت آزادانه مردم در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت خود است؛ به گونه‌ای که مردم بتوانند از طریق سازوکارهای دموکراتیک در تعیین نظام سیاسی و اداره امور عمومی نقش داشته باشند. در مقابل، تعیین سرنوشت خارجی بیشتر به وضعیت‌هایی اشاره دارد که یک ملت تحت سلطه استعمار، اشغال خارجی یا رژیم‌های تبعیض‌آمیز قرار دارد و در چنین شرایطی می‌تواند برای دستیابی به استقلال یا ایجاد دولت مستقل اقدام کند. باید توجه داشت که در حقوق بین‌الملل معاصر، اعمال حق تعیین سرنوشت با اصول دیگری همچون تمامیت ارضی دولت‌ها نیز در ارتباط قرار می‌گیرد. بدین معنا که جامعه بین‌المللی تلاش کرده است میان حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت و ضرورت حفظ ثبات نظام بین‌الملل تعادل برقرار کند. از این رو، در بسیاری از تفاسیر حقوقی، اعمال این حق به ویژه در قالب جدایی یا استقلال، تنها در شرایط خاص و استثنایی مورد پذیرش قرار گرفته است. به همین دلیل، تفسیر و اجرای این اصل همواره موضوع بحث و مناقشه در میان حقوقدانان و نهادهای بین‌المللی بوده است.

در حقوق داخلی کشورها، مفهوم حق تعیین سرنوشت معمولاً در چارچوب اصول قانون اساسی و ساختارهای حکمرانی هر کشور مورد تفسیر قرار می‌گیرد. برخلاف حقوق بین‌الملل که این حق را عمدتاً به عنوان حقی برای ملت‌ها در برابر سلطه خارجی مورد توجه قرار می‌دهد، در حقوق داخلی تمرکز بیشتر بر ابعاد مشارکت سیاسی و حق مردم در تعیین سرنوشت حکومت و اداره کشور است. در این



چارچوب، حق تعیین سرنوشت غالباً به معنای حاکمیت مردم و نقش آنان در تعیین نظام سیاسی و انتخاب حکومت تلقی می‌شود. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، این حق در قالب اصل حاکمیت ملی یا حاکمیت مردم بیان می‌شود. بر اساس این اصل، منشأ مشروعیت قدرت سیاسی اراده مردم است و حکومت تنها زمانی مشروع تلقی می‌شود که مبتنی بر رضایت و اراده عمومی باشد. به همین دلیل، سازوکارهایی مانند انتخابات آزاد، همه‌پرسی، مشارکت سیاسی و آزادی‌های مدنی از جمله ابزارهایی محسوب می‌شوند که از طریق آن‌ها حق تعیین سرنوشت در سطح داخلی تحقق می‌یابد (Mehrpour, 2016: 27). با این حال، تفسیر حق تعیین سرنوشت در حقوق داخلی همواره با چالش‌هایی نیز همراه بوده است. یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها مربوط به رابطه میان این حق و مسئله وحدت ملی و تمامیت ارضی کشورهاست. در بسیاری از موارد، دولت‌ها تلاش می‌کنند مفهوم تعیین سرنوشت را به گونه‌ای تفسیر کنند که با حفظ یکپارچگی سرزمینی سازگار باشد. از این رو، در نظام‌های حقوقی داخلی معمولاً تأکید بر بعد داخلی این حق و مشارکت مردم در چارچوب ساختارهای موجود دولت صورت می‌گیرد.

۲. ابزارهای حقوقی داخلی

ابزارهای حقوقی داخلی به‌عنوان مهم‌ترین سازوکارهای تنظیم و تضمین حقوق گروه‌های مختلف در ساختار دولت مورد هستند، ابزارهایی که از طریق قانون اساسی، قوانین عادی، توافقات سیاسی و نقش‌آفرینی مراجع قضایی، چارچوبی منسجم برای مدیریت تنوع و تحقق عدالت فراهم می‌آورند.

۲-۱ قانون اساسی:

تضمین حقوق سیاسی شهروندان نیز یکی از مهم‌ترین عناصر قانون اساسی در ارتباط با اعمال حق تعیین سرنوشت محسوب می‌شود. حق مشارکت در انتخابات، حق تشکیل احزاب سیاسی، آزادی بیان و امکان مشارکت در اداره امور عمومی از جمله حقوقی هستند که به افراد و گروه‌ها اجازه می‌دهند در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه خود نقش ایفا کنند. این حقوق که معمولاً در متن قانون اساسی یا اسناد بنیادین حقوق بشر به رسمیت شناخته می‌شوند، زمینه‌ساز شکل‌گیری نظام‌های سیاسی مشارکتی و پاسخگو هستند. از این رو، بررسی سازوکارهای قانون اساسی در تضمین حقوق اقلیت‌ها، سازماندهی تقسیمات اداری و تضمین حقوق سیاسی می‌تواند تصویری جامع از نقش قانون اساسی در تحقق حق تعیین سرنوشت ارائه دهد. در نظام‌های حقوقی معاصر، تضمین حقوق اقلیت‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین



ابزارهای تحقق عدالت اجتماعی و حفظ انسجام ملی مورد توجه قرار گرفته است. اقلیت‌ها به گروه‌هایی اطلاق می‌شوند که از نظر قومی، زبانی، مذهبی یا فرهنگی با اکثریت جامعه تفاوت دارند و ممکن است در صورت فقدان حمایت‌های قانونی، در معرض تبعیض یا محرومیت قرار گیرند. قانون اساسی به عنوان عالی‌ترین سند حقوقی کشور، می‌تواند با شناسایی رسمی این گروه‌ها و تضمین حقوق آنان، زمینه مشارکت برابر در زندگی اجتماعی و سیاسی را فراهم کند. چنین رویکردی نه تنها از منظر حقوق بشری اهمیت دارد، بلکه در بسیاری از موارد به عنوان ابزاری مؤثر برای پیشگیری از تنش‌های اجتماعی و سیاسی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین ابعاد تضمین حقوق اقلیت‌ها در قانون اساسی، شناسایی هویت فرهنگی و زبانی آنان است. در بسیاری از کشورها، قانون اساسی استفاده از زبان‌های محلی و اقلیتی را در کنار زبان رسمی به رسمیت می‌شناسد و امکان آموزش به زبان مادری را در نظام آموزشی فراهم می‌سازد. این اقدام نقش مهمی در حفظ میراث فرهنگی و هویتی اقلیت‌ها ایفا می‌کند و به آنان اجازه می‌دهد که بدون از دست دادن هویت فرهنگی خود، در چارچوب جامعه ملی مشارکت داشته باشند. علاوه بر این، چنین سیاست‌هایی می‌تواند به تقویت احساس تعلق اقلیت‌ها به دولت و جامعه سیاسی کمک کند و از شکل‌گیری احساس محرومیت یا طرد اجتماعی جلوگیری نماید (Tson, 2013: 141).

تضمین حقوق اقلیت‌ها در قانون اساسی معمولاً با اصل منع تبعیض همراه است. این اصل که در بسیاری از اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز مورد تأکید قرار گرفته، دولت‌ها را موظف می‌کند که با همه شهروندان بدون توجه به تفاوت‌های قومی، مذهبی یا زبانی رفتار برابر داشته باشند. در این چارچوب، قانون اساسی می‌تواند سازوکارهایی را برای نظارت بر اجرای اصل برابری و جلوگیری از تبعیض در حوزه‌هایی مانند آموزش، اشتغال، مشارکت سیاسی و دسترسی به خدمات عمومی پیش‌بینی کند. چنین سازوکارهایی می‌توانند شامل نهادهای نظارتی مستقل، دادگاه‌های قانون اساسی یا کمیسیون‌های حقوق بشر باشند. علاوه بر تضمین حقوق فردی، برخی نظام‌های حقوقی رویکرد حمایت از حقوق جمعی اقلیت‌ها را نیز در پیش گرفته‌اند (Tson, 2013: 254)..

تضمین حقوق اقلیت‌ها در قانون اساسی ارتباط مستقیمی با تحقق حق تعیین سرنوشت در بُعد داخلی دارد. زمانی که اقلیت‌ها بتوانند آزادانه هویت فرهنگی خود را حفظ کرده و در فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت داشته باشند، احساس مشارکت واقعی در تعیین سرنوشت جامعه پیدا می‌کنند. در چنین شرایطی، قانون اساسی به عنوان چارچوبی برای مدیریت تنوع اجتماعی عمل می‌کند و می‌تواند زمینه



همزیستی مسالمت‌آمیز گروه‌های مختلف را در یک جامعه چندفرهنگی فراهم آورد. در کنار حقوق اقلیت‌ها، «تقسیمات اداری» نیز یکی از ابزارهای مهم قانون اساسی و حکمرانی مدرن برای مدیریت جوامع پیچیده و متنوع است. قانون اساسی معمولاً چارچوب کلی این تقسیمات را تعیین می‌کند و حدود اختیارات نهادهای محلی و مرکزی را مشخص می‌سازد. در بسیاری از نظام‌های سیاسی، تقسیمات اداری به گونه‌ای طراحی می‌شود که علاوه بر حفظ وحدت ملی، امکان مشارکت مردم در اداره امور محلی نیز فراهم گردد. این رویکرد که غالباً با مفهوم تمرکززدایی اداری همراه است، می‌تواند نقش مهمی در تحقق حق تعیین سرنوشت در سطح داخلی داشته باشد. تمرکززدایی اداری به معنای واگذاری بخشی از اختیارات دولت مرکزی به نهادهای محلی یا منطقه‌ای است.

این فرایند می‌تواند در قالب ایجاد شوراهای محلی، دولت‌های منطقه‌ای یا سایر نهادهای خودگردان صورت گیرد. هدف اصلی از این رویکرد آن است که تصمیم‌گیری‌های مربوط به مسائل محلی توسط افرادی انجام شود که با شرایط و نیازهای آن منطقه آشنایی بیشتری دارند. چنین سازوکاری علاوه بر افزایش کارآمدی نظام اداری، می‌تواند به تقویت مشارکت شهروندان در اداره امور عمومی نیز کمک کند. در بسیاری از کشورها، تقسیمات اداری به گونه‌ای طراحی شده است که تنوع قومی و فرهنگی موجود در جامعه را نیز در نظر بگیرد. برای مثال، در برخی نظام‌های فدرال یا شبه‌فدرال، واحدهای اداری بر اساس ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی یا زبانی شکل گرفته‌اند. این امر می‌تواند به اقلیت‌های قومی یا زبانی اجازه دهد که در چارچوب ساختار سیاسی کشور، سطحی از خودگردانی را تجربه کنند. چنین سازوکاری در بسیاری از موارد به عنوان ابزاری مؤثر برای مدیریت تنوع قومی و جلوگیری از تنش‌های سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است. از منظر حقوقی، قانون اساسی معمولاً حدود اختیارات نهادهای محلی و نحوه ارتباط آنان با دولت مرکزی را مشخص می‌کند. این موضوع شامل تعیین صلاحیت‌های قانونی، منابع مالی و سازوکارهای نظارتی می‌شود. در صورتی که این چارچوب به درستی طراحی شود، می‌تواند تعادلی میان استقلال نسبی نهادهای محلی و حفظ انسجام نظام سیاسی ایجاد کند. در غیر این صورت، احتمال بروز تعارضات میان سطوح مختلف حکومت افزایش خواهد یافت (Ghazi Sharyat Panahi, 2004: 187). حقوق سیاسی نیز یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های نظام‌های دموکراتیک محسوب می‌شود و ارتباط مستقیمی با مفهوم مشارکت شهروندان در اداره امور عمومی دارد. این حقوق به افراد اجازه می‌دهد که در تعیین جهت‌گیری‌های سیاسی جامعه نقش ایفا کنند و از طریق سازوکارهای قانونی بر فرآیندهای تصمیم‌گیری تأثیر بگذارند. قانون اساسی معمولاً مهم‌ترین حقوق سیاسی شهروندان



را به رسمیت می‌شناسد و چارچوب‌های لازم برای اعمال این حقوق را تعیین می‌کند. از این منظر، حقوق سیاسی را می‌توان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق حق تعیین سرنوشت در سطح داخلی دانست. یکی از بنیادی‌ترین حقوق سیاسی، حق مشارکت در انتخابات است. این حق به شهروندان اجازه می‌دهد که از طریق انتخاب نمایندگان خود در نهادهای قانون‌گذاری و اجرایی، در تعیین سیاست‌های عمومی کشور نقش داشته باشند.

از دیگر عناصر مهم حقوق سیاسی می‌توان به آزادی بیان و آزادی رسانه‌ها اشاره کرد. این آزادی‌ها نقش مهمی در شکل‌گیری فضای عمومی برای بحث و تبادل نظر درباره مسائل سیاسی و اجتماعی دارند. در غیاب چنین آزادی‌هایی، مشارکت واقعی شهروندان در فرآیندهای سیاسی با محدودیت‌های جدی مواجه خواهد شد. به همین دلیل، بسیاری از قانون‌های اساسی معاصر بر ضرورت تضمین آزادی بیان، دسترسی به اطلاعات و استقلال رسانه‌ها تأکید می‌کنند. حقوق سیاسی نه تنها ابزار مشارکت شهروندان در فرآیندهای سیاسی هستند، بلکه نقش مهمی در تقویت مشروعیت نظام‌های سیاسی نیز ایفا می‌کنند. زمانی که افراد و گروه‌های اجتماعی احساس کنند که در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه نقش دارند، اعتماد آنان به نهادهای حکومتی افزایش می‌یابد و ثبات سیاسی تقویت می‌شود. از این رو، تضمین حقوق سیاسی در قانون اساسی را می‌توان یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های تحقق عملی حق تعیین سرنوشت در جوامع معاصر دانست.

۲-۲ قوانین عادی

حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از بنیادین‌ترین حقوق جمعی ملت‌ها، تنها در سطح اسناد بین‌المللی و اصول قانون اساسی متوقف نمی‌ماند، بلکه در عرصه قوانین عادی نیز تجلی عینی و اجرایی پیدا می‌کند. قوانین عادی با تنظیم سازوکارهای مشارکت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، امکان تحقق عملی این حق را در بستر ساختارهای حکمرانی فراهم می‌آورند. در واقع، چگونگی طراحی و اجرای این قوانین است که مرز میان شناسایی نظری و اعمال واقعی حق تعیین سرنوشت را مشخص می‌کند. از این رو، بررسی قوانین عادی به منزله حلقه واسط میان اصل حق و سازوکارهای اجرایی آن، اهمیت بنیادین در تحلیل حقوقی این حق دارد.



الف) قانون انتخابات

مهم‌ترین ابزار حقوقی برای تحقق بعد سیاسی حق تعیین سرنوشت در چارچوب دولت-ملت معاصر محسوب می‌شود. مشارکت در تعیین ساختار قدرت، گزینش نمایندگان و تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های عمومی، از طریق فرآیندهای انتخاباتی صورت می‌گیرد و قانون انتخابات چارچوب تنظیم‌کننده این فرآیند است. هر اندازه این قانون از حیث شمول، شفافیت، عدالت و تضمین رقابت منصفانه غنی‌تر باشد، امکان اعمال واقعی حق تعیین سرنوشت تقویت می‌شود. برعکس، کاستی‌های ساختاری در قانون انتخابات می‌تواند به تحدید اراده عمومی و تضعیف مشروعیت سیاسی بینجامد. مؤلفه‌های اساسی در قانون انتخابات، اصل حق رأی عمومی، برابر و مستقیم است. اصل برابری رأی ایجاب می‌کند که هر شهروند بدون تبعیض بر مبنای نژاد، زبان، مذهب، جنسیت یا گرایش سیاسی از حق مشارکت برخوردار باشد. محدودیت‌های ناموجه در شرایط رأی‌دهندگان یا نامزدها، عملاً دامنه حق تعیین سرنوشت را محدود می‌سازد. از این رو، شرایط سلب یا تعلیق حق رأی باید استثنایی، مضیق و مبتنی بر ضرورت‌های دموکراتیک باشد. دومین بعد مهم، نظام انتخاباتی و نحوه تبدیل آراء به کرسی‌های نمایندگی است. نظام‌های اکثریتی، تناسبی یا مختلط، هر یک آثار متفاوتی بر میزان بازتاب اراده عمومی دارند. در جوامع چندقومیتی یا چندزبانه، نظام‌های تناسبی معمولاً امکان بازنمایی عادلانه‌تر گروه‌های اقلیت را فراهم می‌کنند و بدین ترتیب از طریق مشارکت ساختاری، حق تعیین سرنوشت در بعد داخلی را تضمین می‌نمایند (Sharifi, 2008: 104) سومین عنصر اساسی، تضمین سلامت و شفافیت انتخابات است. وجود نهادهای مستقل نظارت بر انتخابات، شفافیت در تأمین مالی کارزارهای انتخاباتی، تضمین دسترسی برابر به رسانه‌ها و پیش‌بینی سازوکارهای رسیدگی به تخلفات انتخاباتی، از جمله ابزارهای حقوقی ضروری برای صیانت از اراده عمومی محسوب می‌شوند. چنانچه انتخابات فاقد سازوکارهای نظارتی کارآمد باشد، حق تعیین سرنوشت به سطحی صوری تقلیل می‌یابد و اعتماد عمومی آسیب می‌بیند (Ebrahim Gol, 2011: 283).

ب) قانون آموزش

قانون آموزش از منظر تحقق حق تعیین سرنوشت، نقش زیربنایی و بلندمدت ایفا می‌کند؛ زیرا شکل‌گیری آگاهی سیاسی، هویت فرهنگی و توانمندی مشارکت اجتماعی شهروندان در بستر نظام آموزشی صورت می‌گیرد. جامعه‌ای که از آموزش همگانی، برابر و کیفی برخوردار نباشد، قادر به اعمال مؤثر حق تعیین



سرنوشت نخواهد بود. بنابراین، قانون آموزش نه تنها یک مقرر خدمت عمومی، بلکه ابزاری برای توانمندسازی ملت در مسیر خودحکمرانی است. نخست، اصل دسترسی برابر به آموزش اهمیت بنیادین دارد. تبعیض در دسترسی به آموزش، به ویژه در مناطق محروم یا میان اقلیت‌های قومی و زبانی، به بازتولید نابرابری سیاسی می‌انجامد. قانون آموزش باید تضمین کند که همه شهروندان بدون تبعیض از فرصت‌های آموزشی بهره‌مند شوند. این اصل در اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز مورد تأکید قرار گرفته است و ارتباط مستقیم با اصل برابری در اعمال حق تعیین سرنوشت دارد. دوم، محتوای آموزشی و برنامه‌های درسی نیز در شکل‌دهی به فهم شهروندان از حقوق و تکالیف سیاسی نقش اساسی دارند. آموزش مفاهیم حقوق اساسی، مردم‌سالاری، مشارکت مدنی و احترام به تنوع فرهنگی، زمینه‌ساز مشارکت آگاهانه در فرآیندهای سیاسی است. چنانچه نظام آموزشی به بازتولید نگاه‌های انحصارطلبانه یا تبعیض‌آمیز پردازد، زمینه‌های تعارض اجتماعی و تضعیف انسجام ملی فراهم می‌شود. سوم، آموزش به زبان مادری یکی از ابعاد مهم ارتباط قانون آموزش با حق تعیین سرنوشت است. به رسمیت شناختن زبان‌های محلی در نظام آموزشی می‌تواند احساس تعلق و مشارکت اقلیت‌ها را تقویت کند. در مقابل، انکار یا سرکوب تنوع زبانی ممکن است به احساس حذف و حاشیه‌رانی بینجامد. بنابراین، قانون آموزش باید توازنی میان انسجام ملی و احترام به تنوع فرهنگی برقرار سازد. چهارم، استقلال نهادهای آموزشی و آزادی علمی نیز اهمیت دارد. دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی باید بتوانند به صورت آزادانه به نقد سیاست‌ها و ارائه راهکارهای اصلاحی پردازند. این آزادی علمی بخشی از زیرساخت فکری اعمال حق تعیین سرنوشت محسوب می‌شود. محدودیت‌های غیرضروری بر فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی، در نهایت ظرفیت جامعه برای تصمیم‌گیری آگاهانه را کاهش می‌دهد (Shafe, 2013: 182).

ج) قانون زبان و فرهنگ

قوانین مرتبط با زبان و فرهنگ، بعد هویتی حق تعیین سرنوشت را متجلی می‌سازند. حق تعیین سرنوشت تنها به معنای مشارکت سیاسی نیست، بلکه حفظ و توسعه هویت فرهنگی نیز بخشی از آن است. قانون زبان و فرهنگ از طریق شناسایی، حمایت و تنظیم حقوق فرهنگی گروه‌های مختلف، زمینه استمرار تنوع در چارچوب وحدت ملی را فراهم می‌کند. نخست، شناسایی رسمی زبان‌های اقلیت در کنار زبان رسمی کشور می‌تواند به تقویت همبستگی اجتماعی کمک کند. این شناسایی می‌تواند در قالب اجازه استفاده از زبان‌های محلی در رسانه‌ها، آموزش، یا مکاتبات اداری در مناطق خاص تحقق یابد. چنین رویکردی بیانگر احترام به کرامت فرهنگی گروه‌ها و پذیرش تنوع در ساختار ملی است. دوم، حمایت



از میراث فرهنگی و سنت‌های بومی نیز از عناصر مهم قانون‌گذاری در این حوزه است. دولت‌ها با تصویب قوانین حمایتی می‌توانند از فرسایش یا نابودی میراث فرهنگی جلوگیری کنند. این اقدامات نه تنها به حفظ هویت گروه‌ها کمک می‌کند، بلکه غنای فرهنگی کل جامعه را افزایش می‌دهد. سوم، توازن میان وحدت ملی و تکثر فرهنگی چالش اصلی در تدوین قوانین زبان و فرهنگ است. قانون‌گذار باید از یکسو انسجام و کارآمدی اداری را حفظ کند و از سوی دیگر، از همسان‌سازی اجباری که منجر به حذف فرهنگی می‌شود پرهیز نماید. تجربه نظام‌های حقوقی مختلف نشان می‌دهد که رویکردهای چندفرهنگی می‌توانند به کاهش تنش‌های هویتی کمک کنند. چهارم، نقش رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی در اجرای این قوانین بسیار مهم است. اعطای مجوز به رسانه‌های محلی، حمایت از تولیدات فرهنگی متنوع و تضمین آزادی بیان فرهنگی، از ابزارهای اجرایی تحقق این حق محسوب می‌شوند (Moayedian, 2021: 102).

قانون زبان و فرهنگ با ایجاد چارچوبی حقوقی برای حفظ تنوع و هویت جمعی، بُعد فرهنگی حق تعیین سرنوشت را تضمین می‌کند و از تبدیل اختلافات هویتی به تعارضات سیاسی جلوگیری به عمل می‌آورد. هرچند قوانین عادی می‌توانند ابزار تحقق حق تعیین سرنوشت باشند، اما همواره با محدودیت‌هایی مواجه‌اند که باید در چارچوب اصول حقوقی تحلیل شوند. محدودیت‌ها زمانی مشروع‌اند که مبتنی بر قانون، ضروری و متناسب با هدفی مشروع باشند. در غیر این صورت، می‌توانند به نقض ماهوی این حق منجر شوند. نخست، محدودیت‌های مربوط به امنیت ملی از جمله مواردی است که دولت‌ها برای توجیه تحدید برخی جلوه‌های اعمال حق تعیین سرنوشت به آن استناد می‌کنند. دوم، نظم عمومی و حفظ یکپارچگی سرزمینی نیز از جمله ملاحظات مهم هستند. در حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت داخلی بر جدایی‌طلبی اولویت دارد و اصل تمامیت ارضی دولت‌ها مورد حمایت قرار گرفته است. سوم، ضمانت اجرای قوانین مرتبط با حق تعیین سرنوشت اهمیت بنیادین دارد. وجود دادگاه‌های مستقل، امکان طرح دعوا توسط شهروندان و نظارت نهادهای حقوق بشری، از جمله ابزارهای تضمین‌کننده اجرای صحیح قوانین است. بدون ضمانت اجرا، حقوق صرفاً در سطح اعلامی باقی می‌مانند. چهارم، نقش جامعه مدنی و رسانه‌های آزاد در نظارت بر اجرای قوانین غیرقابل انکار است. این نهادها می‌توانند با اطلاع‌رسانی و مطالبه‌گری، از انحراف در اجرای قوانین جلوگیری کنند (Ziaei, 2016: 241). محدودیت‌ها و ضمانت اجرا دو روی یک سکه‌اند؛ محدودیت‌ها باید در چارچوب اصول حقوقی اعمال



شوند و ضمانت اجراها باید از تحقق عملی حق تعیین سرنوشت حمایت کنند. تنها در چنین صورتی است که قوانین عادی می‌توانند به عنوان سازوکارهای مؤثر در اعمال این حق بنیادین ایفای نقش نمایند.

۲-۳ قراردادهای و توافقات سیاسی

قراردادهای و توافقات سیاسی از مهم‌ترین ابزارهای حقوقی و نهادی در تحقق عملی حق تعیین سرنوشت به شمار می‌آیند که امکان‌گذار از تعارض به همکاری را فراهم می‌سازند. این سازوکارها با ایجاد چارچوب‌های توافقی میان دولت مرکزی و گروه‌های ذی‌نفع، نقش واسط میان حقوق بین‌الملل و واقعیت‌های سیاسی ایفا می‌کنند. اهمیت این توافقات در آن است که بدون توسل به تغییرات بنیادین در ساختار دولت، امکان شناسایی و اعمال اشکال متنوعی از خودگردانی و مشارکت سیاسی را مهیا می‌سازند. از این منظر، بررسی انواع قراردادهای و توافقات سیاسی، برای فهم کارکرد عملی حق تعیین سرنوشت ضروری است.

الف) توافقات خودمختاری

توافقات خودمختاری یکی از برجسته‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین اشکال قراردادهای سیاسی در چارچوب اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی محسوب می‌شوند. این توافقات معمولاً در شرایطی منعقد می‌گردند که یک گروه قومی، زبانی، فرهنگی یا سرزمینی، خواهان اعمال سطحی از خودفرمانی در درون ساختار یک دولت موجود است، بدون آن‌که لزوماً به دنبال جدایی یا تشکیل دولت مستقل باشد. از منظر حقوقی، خودمختاری به معنای واگذاری بخشی از صلاحیت‌های قانون‌گذاری، اجرایی یا اداری دولت مرکزی به نهادهای محلی یا منطقه‌ای است که بر اساس یک توافق سیاسی رسمی و اغلب در قالب اسناد شبه‌قانون اساسی تنظیم می‌شود. این توافقات تلاش می‌کنند میان اصل تمامیت ارضی دولت و مطالبه تعیین سرنوشت گروه‌ها نوعی تعادل پویا برقرار سازند. بدین ترتیب، خودمختاری نه نفی حاکمیت دولت، بلکه بازتعریف کارکرد آن در قالب حکمرانی چندسطحی تلقی می‌شود. توافقات خودمختاری ریشه در تحول مفهوم حاکمیت دارند؛ تحولی که از حاکمیت متمرکز و یکپارچه به سوی حاکمیت تقسیم‌شده و شبکه‌ای حرکت کرده است. در این چارچوب، دولت دیگر تنها منبع مشروع اعمال قدرت سیاسی نیست، بلکه بخشی از این قدرت از طریق سازوکارهای نهادی به واحدهای فرودولتی منتقل می‌شود. توافقات خودمختاری اغلب حاصل مذاکرات طولانی و پیچیده‌ای هستند که در بستر تعارضات سیاسی، نابرابری‌های ساختاری و بی‌اعتمادی تاریخی شکل گرفته‌اند. از این رو، این توافقات صرفاً اسناد



فنی حقوقی نیستند، بلکه بازتاب‌دهنده مصالحه‌های سیاسی عمیق و گاه شکننده میان طرفین به شمار می‌آیند. اهمیت این توافقات در آن است که می‌توانند از طریق شناسایی هویت‌های متمایز و تأمین مشارکت واقعی، زمینه کاهش تنش‌های جدایی‌طلبانه را فراهم آورند (Higgins, 2013: 36).

در عمل، دامنه و محتوای توافقات خودمختاری می‌تواند بسیار متنوع باشد و از خودمختاری صرفاً اداری تا خودمختاری تقنینی و حتی قضایی را در بر گیرد. برخی توافقات، تنها به واگذاری اختیارات محدود در حوزه‌هایی مانند آموزش، فرهنگ و زبان بسنده می‌کنند، در حالی که برخی دیگر شامل صلاحیت‌های گسترده در زمینه مالیات، منابع طبیعی، امنیت محلی و روابط خارجی محدود می‌شوند. این تنوع نشان‌دهنده آن است که خودمختاری یک مفهوم ایستا و واحد نیست، بلکه پدیده‌ای سیال و وابسته به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی هر جامعه است. در این چارچوب، موفقیت توافقات خودمختاری تا حد زیادی به میزان تناسب آن‌ها با واقعیت‌های محلی و ظرفیت‌های نهادی موجود بستگی دارد. عدم توجه به این ملاحظات می‌تواند منجر به ناکارآمدی یا حتی تشدید تعارضات گردد. از منظر حقوق بین‌الملل، توافقات خودمختاری جایگاه خاصی دارند، زیرا اغلب در منطقه خاکستری میان حقوق داخلی و تعهدات بین‌المللی قرار می‌گیرند. (Cassese, 2005: 26-27).

ب) تقسیم قدرت

تقسیم قدرت به عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای قراردادی در اعمال حق تعیین سرنوشت، ناظر بر مشارکت ساختاری گروه‌های مختلف در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی در سطح ملی است. برخلاف خودمختاری که عمدتاً بر بعد سرزمینی تمرکز دارد، تقسیم قدرت بیشتر بر بعد نهادی و کارکردی حاکمیت تأکید می‌ورزد. این سازوکار تلاش می‌کند از طریق توزیع مناصب کلیدی، صلاحیت‌ها و منابع میان گروه‌های رقیب یا متکثر، از انحصار قدرت جلوگیری کرده و زمینه همزیستی سیاسی را فراهم آورد. در این چارچوب، حق تعیین سرنوشت نه در قالب جدایی یا خودگردانی، بلکه در قالب مشارکت مؤثر در حاکمیت مشترک معنا می‌یابد. بدین ترتیب، تقسیم قدرت می‌تواند پاسخی به مطالبات تعیین سرنوشت در جوامع چندقومیتی و چندفرهنگی باشد. الگوهای تقسیم قدرت ریشه در نظریه‌های دموکراسی توافقی دارند که بر ضرورت همکاری نخبگان و سازوکارهای تضمین‌کننده مشارکت اقلیت‌ها تأکید می‌کنند. این الگوها بر این فرض استوارند که در جوامع عمیقاً متکثر، دموکراسی اکثریتی می‌تواند به حاشیه‌رانی ساختاری و بی‌ثباتی سیاسی منجر شود. بنابراین، تقسیم قدرت از طریق ابزارهایی مانند دولت‌های ائتلافی، سهمیه‌بندی مناصب، حق وتو و نظام‌های انتخاباتی خاص، به عنوان راهکاری برای



مدیریت تعارضات هویتی مطرح می‌شود. قوانین بنیادین است. قراردادهای سیاسی در این زمینه، نقش پیش‌قانون اساسی یا مکمل قانون اساسی را ایفا می‌کنند و چارچوب کلی تقسیم قدرت را ترسیم می‌نمایند. این قراردادها می‌توانند شامل تعهدات صریح درباره نحوه تشکیل دولت، فرآیند قانون‌گذاری، مدیریت نیروهای امنیتی و توزیع منابع اقتصادی باشند. اهمیت این تعهدات در آن است که اعمال حق تعیین سرنوشت را از سطح گفتمانی به سطح نهادی منتقل می‌کنند. بدین ترتیب، حق تعیین سرنوشت به عنوان یک اصل انتزاعی، در قالب ترتیبات عینی و قابل اجرا تجلی می‌یابد (Shaheydar and Moayedian, 2015: 94-95). با این حال، تقسیم قدرت نیز همچون سایر سازوکارهای قراردادی، خالی از چالش نیست. یکی از مهم‌ترین انتقادات وارد بر این الگو، خطر نهادینه‌سازی شکاف‌های هویتی و تقویت سیاست‌های مبتنی بر هویت است. در برخی موارد، تقسیم قدرت می‌تواند به تثبیت خطوط گسست اجتماعی و کاهش انگیزه برای شکل‌گیری هویت ملی مشترک منجر شود. افزون بر این، پیچیدگی نهادی و فرآیندهای تصمیم‌گیری چندلایه می‌تواند کارآمدی حکومت را کاهش دهد. بنابراین، موفقیت تقسیم قدرت در اعمال حق تعیین سرنوشت مستلزم طراحی انعطاف‌پذیر، بازنگری‌پذیر و همراه با سازوکارهای حل اختلاف است.

ج) ضمانت‌های اجرایی

ضمانت‌های اجرایی عنصر حیاتی هر قرارداد یا توافق سیاسی در حوزه اعمال حق تعیین سرنوشت به شمار می‌آیند، زیرا بدون وجود آن‌ها، تعهدات مندرج در توافقات صرفاً جنبه اعلامی و نمادین خواهند داشت. این ضمانت‌ها مجموعه‌ای از سازوکارهای حقوقی، نهادی و سیاسی هستند که هدف آن‌ها اطمینان از اجرای مؤثر و پایدار مفاد توافق است. در زمینه حق تعیین سرنوشت، اهمیت ضمانت‌های اجرایی دوچندان می‌شود، زیرا طرفین توافق اغلب سابقه‌ای طولانی از بی‌اعتمادی و تعارض دارند. از این رو، وجود سازوکارهای الزام‌آور می‌تواند نقش مهمی در اعتمادسازی و تثبیت ترتیبات توافق‌شده ایفا کند. ضمانت‌های اجرایی را می‌توان پل ارتباطی میان اراده سیاسی و تحقق عملی حقوق دانست. ضمانت‌های اجرایی داخلی معمولاً شامل درج مفاد توافق در قانون اساسی یا قوانین عادی، ایجاد نهادهای نظارتی مستقل و پیش‌بینی سازوکارهای حل اختلاف داخلی هستند. این ابزارها تلاش می‌کنند اجرای توافق را به نظام حقوقی داخلی گره بزنند و از تغییرات ناگهانی اراده سیاسی جلوگیری کنند. به عنوان مثال، الزام به اکثریت‌های خاص برای اصلاح مفاد مربوط به خودمختاری یا تقسیم قدرت، می‌تواند نوعی ثبات حقوقی ایجاد نماید. همچنین، دادگاه‌های قانون اساسی یا نهادهای شبه‌قضایی می‌توانند نقش مهمی در



تفسیر و تضمین اجرای توافقات ایفا کنند. این ضمانت‌ها نشان‌دهنده آن هستند که حق تعیین سرنوشت تنها یک مطالبه سیاسی نیست، بلکه حقی است که باید از حمایت حقوقی مؤثر برخوردار باشد (Pellet, 2010: 184). در کنار ضمانت‌های داخلی، ضمانت‌های اجرایی بین‌المللی نیز نقش مهمی در موفقیت توافقات سیاسی مرتبط با حق تعیین سرنوشت دارند. این ضمانت‌ها می‌توانند به اشکال مختلفی همچون نظارت بین‌المللی، حضور مأموریت‌های صلح، یا تعهدات سیاسی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی بروز یابند. هرچند این ضمانت‌ها الزام‌آور به معنای سنتی حقوق بین‌الملل نیستند، اما از حیث سیاسی و اخلاقی وزن قابل توجهی دارند. حضور بازیگران بین‌المللی می‌تواند هزینه نقض توافق را برای طرف‌ها افزایش دهد و به عنوان عامل بازدارنده عمل کند. در این چارچوب، جامعه بین‌المللی به نوعی شریک غیرمستقیم در اعمال حق تعیین سرنوشت تبدیل می‌شود. یکی دیگر از ابعاد مهم ضمانت‌های اجرایی، سازوکارهای حل و فصل اختلافات است که برای مدیریت تفسیرهای متفاوت یا تعارضات ناشی از اجرای توافق پیش‌بینی می‌شوند. این سازوکارها می‌توانند شامل کمیسیون‌های مشترک، داوری، یا مراجعه به نهادهای قضایی داخلی و بین‌المللی باشند. اهمیت این ابزارها در آن است که امکان حل مسالمت‌آمیز اختلافات را فراهم می‌آورند و از بازگشت به خشونت جلوگیری می‌کنند. در غیاب چنین سازوکارهایی، هر اختلاف تفسیری می‌تواند به بحرانی سیاسی بدل شود. بنابراین، ضمانت‌های اجرایی نه تنها اجرای توافق، بلکه پایداری آن را نیز تضمین می‌کنند (Azizi, 2015: 379).

باید تأکید کرد که مؤثرترین ضمانت اجرایی، وجود اراده سیاسی پایدار و فرهنگ احترام به توافقات است. هرچند سازوکارهای حقوقی و بین‌المللی نقش مهمی ایفا می‌کنند، اما بدون تعهد واقعی نخبگان سیاسی و پذیرش اجتماعی، این ابزارها کارآمدی محدودی خواهند داشت. از این منظر، ضمانت‌های اجرایی را باید بخشی از یک فرآیند گسترده‌تر ملت‌سازی و اعتمادسازی دانست. اعمال حق تعیین سرنوشت، فرآیندی تدریجی و پویا است که نیازمند ترکیبی از حقوق، سیاست و نهادسازی می‌باشد. ضمانت‌های اجرایی، نقطه تلاقی این سه عنصر هستند و بدون آن‌ها، قراردادهای و توافقات سیاسی به اهداف خود دست نخواهند یافت.

۲-۴ نقش مراجع قضایی

حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از بنیادی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل معاصر، نه تنها در اسناد بین‌المللی بلکه در نظام‌های حقوقی داخلی نیز جایگاهی اساسی یافته است. تحقق عملی این حق مستلزم وجود سازوکارهای نهادی و قانونی است که بتوانند میان خواسته‌های سیاسی، الزامات حقوقی و ضرورت



حفظ نظم عمومی تعادل برقرار کنند. در این میان، مراجع قضایی به عنوان نهادهای تفسیرکننده و تضمین‌کننده اجرای قانون، نقشی محوری در تبیین حدود و شیوه‌های اعمال این حق ایفا می‌کنند. نهادهای قضایی در سطح ملی و گاه فراملی، از طریق رسیدگی به دعاوی مرتبط با حقوق اقوام، اقلیت‌ها و گروه‌های اجتماعی، می‌توانند زمینه تحقق یا محدودسازی حق تعیین سرنوشت را فراهم آورند. این مراجع با تفسیر قوانین اساسی، قوانین عادی و حتی تعهدات بین‌المللی دولت‌ها، چارچوبی حقوقی برای مدیریت مطالبات مربوط به خودمختاری، مشارکت سیاسی و حفظ هویت فرهنگی ارائه می‌کنند. بنابراین، عملکرد دستگاه قضایی تأثیر مستقیمی بر نحوه تحقق این حق در عمل دارد.

دیوان عالی به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی در بسیاری از نظام‌های حقوقی، نقش اساسی در تفسیر قوانین اساسی و تضمین اجرای اصول بنیادین حقوق عمومی ایفا می‌کند. این نهاد از طریق نظارت بر آرای دادگاه‌های پایین‌تر و بررسی انطباق قوانین با قانون اساسی، می‌تواند چارچوب حقوقی اعمال حق تعیین سرنوشت را مشخص کند. در بسیاری از کشورها، اختلافات مرتبط با حقوق اقوام، خودمختاری مناطق و حدود اختیارات حکومت‌های محلی در نهایت به دیوان عالی ارجاع می‌شود و رأی این مرجع می‌تواند تأثیرات عمیقی بر ساختار سیاسی و حقوقی کشور داشته باشد. از منظر حقوق اساسی، دیوان عالی غالباً مسئول تفسیر اصولی است که به نحوی با حق تعیین سرنوشت مرتبط هستند؛ اصولی مانند حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، حقوق اقلیت‌ها، تمرکززدایی و مشارکت سیاسی. نقش دیوان عالی در تضمین حقوق اساسی شهروندان نیز در ارتباط با حق تعیین سرنوشت اهمیت ویژه‌ای دارد. این مرجع می‌تواند از طریق رسیدگی به شکایات مربوط به نقض حقوق اقلیت‌ها، تبعیض قومی یا محدودیت‌های غیرقانونی در مشارکت سیاسی، از حقوق گروه‌های مختلف اجتماعی حمایت کند. بدین ترتیب، دیوان عالی با ایفای نقش نظارتی و تفسیری خود، به تثبیت حاکمیت قانون و ایجاد تعادل میان تنوع قومی و وحدت ملی کمک می‌کند.

دادگاه‌های اداری یکی از مهم‌ترین نهادهای نظارتی در نظام‌های حقوقی معاصر به شمار می‌روند که وظیفه اصلی آنها بررسی مشروعیت تصمیمات و اقدامات نهادهای اجرایی است. این دادگاه‌ها با رسیدگی به شکایات شهروندان علیه دستگاه‌های دولتی، نقش مهمی در تضمین حقوق عمومی و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت ایفا می‌کنند. در حوزه حق تعیین سرنوشت نیز دادگاه‌های اداری می‌توانند از طریق نظارت بر عملکرد دولت و مقامات محلی، زمینه تحقق عادلانه این حق را فراهم آورند. در بسیاری از موارد، مطالبات مرتبط با تعیین سرنوشت در قالب مسائل اداری و مدیریتی مطرح می‌شود؛ از جمله



موضوعاتی مانند توزیع منابع، مشارکت در مدیریت محلی، استفاده از زبان‌های محلی در ادارات دولتی یا رعایت حقوق فرهنگی اقوام. اگر دستگاه‌های اجرایی در این زمینه‌ها تصمیماتی اتخاذ کنند که با قوانین یا حقوق اساسی شهروندان مغایرت داشته باشد، دادگاه‌های اداری می‌توانند با بررسی این تصمیمات و در صورت لزوم ابطال آنها، از حقوق افراد و گروه‌ها حمایت کنند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دادگاه‌های اداری، دسترسی نسبتاً آسان شهروندان به این مراجع است. برخلاف برخی مراجع قضایی عالی که رسیدگی در آنها مستلزم تشریفات پیچیده حقوقی است، دادگاه‌های اداری معمولاً امکان طرح شکایت مستقیم از سوی افراد یا نهادهای مدنی را فراهم می‌کنند. این امر موجب می‌شود که اقوام، گروه‌های محلی و سازمان‌های مدنی بتوانند در صورت نقض حقوق خود، از طریق سازوکارهای قانونی اقدام کنند. دادگاه‌های اداری همچنین می‌توانند در توسعه اصول حقوقی مرتبط با حقوق اقلیت‌ها و مدیریت تنوع فرهنگی نقش مهمی ایفا کنند. آرای صادره از سوی این دادگاه‌ها، به ویژه در نظام‌هایی که رویه قضایی اهمیت دارد، می‌تواند به تدریج معیارهایی برای نحوه رفتار دولت با گروه‌های قومی و فرهنگی ایجاد کند. این معیارها می‌توانند شامل اصولی مانند منع تبعیض، رعایت عدالت در توزیع منابع و احترام به هویت فرهنگی گروه‌های مختلف باشد (Mehrpour, 2014: 32-33).

اختلافات قومی یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاسی و اجتماعی در بسیاری از کشورها به شمار می‌رود و در مواردی می‌تواند به بحران‌های جدی امنیتی و حتی درگیری‌های مسلحانه منجر شود. در چنین شرایطی، وجود سازوکارهای حقوقی و قضایی برای حل و فصل مسألت‌آمیز این اختلافات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مراجع قضایی می‌توانند با رسیدگی به دعاوی مرتبط با حقوق اقوام و اقلیت‌ها، زمینه‌ای قانونی برای مدیریت این اختلافات فراهم کنند. دادگاه‌ها در حل اختلافات قومی معمولاً با موضوعاتی مانند تبعیض، محدودیت‌های زبانی، اختلافات مربوط به مالکیت زمین، مشارکت سیاسی و دسترسی به منابع عمومی مواجه می‌شوند. رسیدگی عادلانه و بی‌طرفانه به این مسائل می‌تواند از گسترش تنش‌های اجتماعی جلوگیری کند. در بسیاری از موارد، صدور یک رأی قضایی منصفانه می‌تواند اعتماد گروه‌های مختلف اجتماعی به نظام حقوقی را تقویت کند و مانع از تبدیل اختلافات حقوقی به بحران‌های سیاسی شود. یکی از جنبه‌های مهم نقش دادگاه‌ها در این زمینه، ایجاد فضایی برای طرح مطالبات گروه‌های قومی در چارچوب قانون است. زمانی که گروه‌های اجتماعی بتوانند خواسته‌های خود را از طریق سازوکارهای قضایی مطرح کنند، احتمال توسل به روش‌های خشونت‌آمیز کاهش می‌یابد. به همین دلیل، بسیاری از نظام‌های حقوقی تلاش کرده‌اند با تقویت استقلال دستگاه قضایی و ایجاد نهادهای



تخصصی، امکان رسیدگی مؤثر به اختلافات قومی را فراهم کنند. در برخی کشورها، علاوه بر دادگاه‌های عمومی، نهادهای قضایی یا شبه‌قضایی ویژه‌ای برای رسیدگی به مسائل مربوط به اقوام و اقلیت‌ها ایجاد شده است. این نهادها ممکن است شامل دادگاه‌های ویژه، کمیسیون‌های حقیقت‌یاب یا هیئت‌های میانجیگری باشند که با هدف حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات فعالیت می‌کنند. چنین سازوکارهایی می‌توانند با ترکیب روش‌های حقوقی و میانجیگری اجتماعی، راهکارهایی انعطاف‌پذیر برای مدیریت تنوع قومی ارائه دهند (Ghari Seyed Fatemi, 2017: 80-81). نقش مراجع قضایی در حل اختلافات قومی را می‌توان بخشی از راهبرد گسترده‌تر دولت‌ها برای حفظ ثبات اجتماعی و سیاسی دانست. دادگاه‌ها با تفسیر قوانین، رسیدگی به دعاوی و ایجاد رویه‌های حقوقی منسجم، می‌توانند زمینه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز گروه‌های مختلف قومی فراهم کنند. در این چارچوب، قوه قضائیه نه تنها یک نهاد حل اختلاف، بلکه یکی از ارکان اصلی تضمین عدالت، احترام به حقوق اقلیت‌ها و تحقق عملی حق تعیین سرنوشت محسوب می‌شود.

۳. سازوکارهای نهادی

سازوکارهای نهادی، تمرکز بر مجموعه‌ای از نهادها و ترتیبات ساختاری است که برای تضمین مشارکت سیاسی، حفظ حقوق اقلیت‌ها و مدیریت اختلافات در جوامع چندقومیتی به کار گرفته می‌شوند. این مبحث با بررسی پارلمان‌های منطقه‌ای و قومی، کمیته‌های ویژه حمایت از اقلیت‌ها، مراجع میانجیگری و شیوه‌های مشارکت سیاسی، نشان می‌دهد که چگونه تقسیم قدرت، نظارت نهادی و مکانیزم‌های شفافیت می‌توانند به ثبات و انسجام ملی کمک کنند.

۳-۱ پارلمان‌های منطقه‌ای و قومی

در نظام‌های سیاسی معاصر، پارلمان‌های منطقه‌ای و قومی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای نهادی برای تحقق عملی حق تعیین سرنوشت در چارچوب دولت‌ها شناخته می‌شوند. این نهادها با ایجاد امکان مشارکت مستقیم جوامع محلی در فرآیند تصمیم‌گیری، زمینه‌ای فراهم می‌کنند که گروه‌های قومی و مناطق مختلف بتوانند در مدیریت امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود نقش مؤثرتری ایفا نمایند. در واقع، پارلمان‌های منطقه‌ای نوعی سازوکار حقوقی میانجی میان دولت مرکزی و واحدهای محلی به شمار می‌آیند که از طریق آن‌ها مطالبات هویتی، اقتصادی و اجتماعی مناطق در قالب نهادهای رسمی و



قانونی مطرح و پیگیری می‌شود. این نهادها در بسیاری از نظام‌های فدرال، خودمختار یا حتی دولت‌های واحد تمرکززدایی‌شده، به‌عنوان ابزار توزیع قدرت و تضمین مشارکت سیاسی اقلیت‌ها عمل می‌کنند.

الف) قانونگذاری محلی

قانونگذاری محلی یکی از مهم‌ترین ابزارهای نهادی برای تحقق عملی حق تعیین سرنوشت در سطح داخلی محسوب می‌شود. در چارچوب نظام‌های حقوق اساسی معاصر، اعطای اختیار قانونگذاری به نهادهای منطقه‌ای یا قومی به معنای انتقال بخشی از صلاحیت‌های تقنینی از سطح ملی به سطح محلی است. این امر موجب می‌شود جوامع محلی بتوانند در حوزه‌هایی که مستقیماً با زندگی روزمره، فرهنگ، زبان و ساختار اجتماعی آنان مرتبط است، نقش مستقیمی در وضع قواعد حقوقی داشته باشند. قانونگذاری محلی نه تنها ابزاری برای اداره کارآمدتر مناطق محسوب می‌شود، بلکه از منظر حقوق عمومی، یکی از سازوکارهای مهم تحقق مشارکت سیاسی و احترام به تنوع فرهنگی در چارچوب یک دولت واحد به شمار می‌آید. قانونگذاری محلی ریشه در اصل تمرکززدایی سیاسی دارد. تمرکززدایی به این معناست که قدرت تصمیم‌گیری صرفاً در سطح دولت مرکزی متمرکز نباشد، بلکه بخشی از آن به واحدهای محلی واگذار شود. در چنین ساختاری، پارلمان‌های منطقه‌ای اختیار دارند در حوزه‌هایی مانند آموزش، فرهنگ، برنامه‌ریزی شهری، توسعه اقتصادی محلی، بهداشت عمومی و حفاظت از محیط زیست قوانین خاص منطقه‌ای وضع کنند. این قوانین با توجه به شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هر منطقه تنظیم می‌شوند و می‌توانند انعطاف بیشتری نسبت به قوانین ملی داشته باشند. به همین دلیل، قانونگذاری محلی در بسیاری از کشورها به‌عنوان ابزاری برای افزایش کارآمدی نظام حکمرانی و کاهش فاصله میان حکومت و شهروندان تلقی می‌شود. در تجربه تطبیقی، نظام‌های فدرال از برجسته‌ترین نمونه‌های تحقق قانونگذاری محلی محسوب می‌شوند (Azizi, 2015: 28-29)..

در کنار نظام‌های فدرال، بسیاری از دولت‌های واحد نیز به‌منظور پاسخگویی به مطالبات قومی یا منطقه‌ای، سازوکارهایی برای قانونگذاری محلی ایجاد کرده‌اند. از منظر حقوق بین‌الملل و نظریه حق تعیین سرنوشت، قانونگذاری محلی را می‌توان یکی از جلوه‌های «تعیین سرنوشت داخلی» دانست. این مفهوم به معنای آن است که گروه‌های قومی، فرهنگی یا منطقه‌ای بتوانند در چارچوب دولت موجود، در اداره امور خود مشارکت مؤثر داشته باشند. اعطای اختیار قانونگذاری به نهادهای منطقه‌ای می‌تواند به کاهش تنش‌های قومی و جلوگیری از گرایش‌های جدایی‌طلبانه کمک کند، زیرا احساس مشارکت و کنترل بر سرنوشت جمعی را در میان جوامع محلی تقویت می‌کند (Fazaeli and Karami, 2015: 52). به همین



دلیل، بسیاری از پژوهشگران علوم سیاسی و حقوق اساسی بر این باورند که تقویت نهادهای قانونگذاری محلی می‌تواند یکی از راهکارهای مؤثر برای مدیریت تنوع قومی و فرهنگی در دولت‌های چندقومیتی باشد.

ب) حق تصویب بودجه

اختیار تصویب بودجه یکی از مهم‌ترین ابزارهای اعمال قدرت در هر نظام سیاسی محسوب می‌شود و در مورد پارلمان‌های منطقه‌ای نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق خودگردانی و مشارکت واقعی در اداره امور محلی دارد. بدون برخورداری از صلاحیت مالی و بودجه‌ای، حتی گسترده‌ترین اختیارات قانونگذاری نیز ممکن است در عمل کارایی محدودی داشته باشند، زیرا اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های عمومی نیازمند منابع مالی است. از این رو، در بسیاری از نظام‌های سیاسی که به پارلمان‌های منطقه‌ای اختیار قانونگذاری اعطا کرده‌اند، سازوکارهایی برای اعطای اختیار تنظیم، بررسی و تصویب بودجه‌های منطقه‌ای نیز پیش‌بینی شده است. در چارچوب حقوق اساسی، حق تصویب بودجه به این معناست که پارلمان منطقه‌ای می‌تواند درباره نحوه تخصیص منابع مالی عمومی در سطح منطقه تصمیم‌گیری کند. این اختیار معمولاً شامل بررسی پیشنهادهای بودجه‌ای ارائه‌شده از سوی دولت یا هیئت اجرایی منطقه، اصلاح آن‌ها و در نهایت تصویب بودجه نهایی است. چنین فرآیندی نه تنها امکان نظارت دموکراتیک بر هزینه‌های عمومی را فراهم می‌کند، بلکه موجب می‌شود سیاست‌های مالی منطقه با اولویت‌ها و نیازهای واقعی جامعه محلی هماهنگ شود (Mosazadeh, 2021: 254).

منابع مالی پارلمان‌های منطقه‌ای ممکن است از طریق روش‌های مختلفی تأمین شود. در برخی نظام‌ها، واحدهای منطقه‌ای اختیار دریافت مالیات‌های خاصی را دارند یا می‌توانند نرخ برخی مالیات‌ها را در چارچوب مشخصی تعیین کنند. در موارد دیگر، بخش عمده منابع مالی مناطق از طریق انتقالات مالی دولت مرکزی تأمین می‌شود. این انتقالات ممکن است در قالب سهم مشخصی از درآمدهای ملی، کمک‌های بلاعوض یا برنامه‌های حمایتی ویژه برای توسعه مناطق کمتر برخوردار صورت گیرد. نحوه طراحی این نظام مالی تأثیر مستقیمی بر میزان استقلال واقعی پارلمان‌های منطقه‌ای دارد. کشورهایی مانند آلمان و کانادا نمونه‌های مهمی از نظام‌های دارای خودمختاری مالی نسبی در سطح منطقه‌ای محسوب می‌شوند. در آلمان، ایالت‌ها از طریق نظام پیچیده‌ای از تقسیم درآمدهای مالیاتی و انتقالات مالی فدرال منابع لازم برای اجرای سیاست‌های منطقه‌ای خود را تأمین می‌کنند. پارلمان‌های ایالتی در این کشور نقش مهمی در تصویب بودجه‌های ایالتی و نظارت بر هزینه‌های عمومی دارند. در کانادا نیز استان‌ها



دارای اختیارات گسترده‌ای در زمینه سیاست‌های مالی و بودجه‌ای هستند و می‌توانند در حوزه‌هایی مانند آموزش و خدمات اجتماعی سیاست‌های خاص خود را اجرا کنند (Azizi, 2015: 55). حق تصویب بودجه برای پارلمان‌های منطقه‌ای نه تنها یک ابزار مدیریتی، بلکه عنصری اساسی در تحقق اصل خودگردانی و تعیین سرنوشت داخلی محسوب می‌شود. زمانی که یک منطقه قادر باشد درباره نحوه تخصیص منابع مالی خود تصمیم‌گیری کند، امکان برنامه‌ریزی بلندمدت برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن نیز فراهم می‌شود. این امر به افزایش کارآمدی نظام حکمرانی، تقویت پاسخگویی نهادهای محلی و ارتقای احساس مشارکت سیاسی در میان شهروندان کمک می‌کند.

ج) ارتباط با دولت مرکزی

ارتباط میان پارلمان‌های منطقه‌ای و دولت مرکزی یکی از مهم‌ترین ابعاد ساختار حکمرانی در نظام‌های چندسطحی محسوب می‌شود. در چنین نظام‌هایی، توزیع قدرت میان سطوح مختلف حکومت نیازمند سازوکارهای نهادی و حقوقی مشخصی است تا از بروز تعارضات سیاسی و حقوقی جلوگیری شود. به همین دلیل، بسیاری از قانون‌های اساسی سازوکارهایی برای تنظیم روابط میان نهادهای مرکزی و منطقه‌ای پیش‌بینی کرده‌اند. این سازوکارها معمولاً شامل تعیین حدود صلاحیت‌ها، ایجاد نهادهای هماهنگی و پیش‌بینی شیوه‌های حل اختلاف میان سطوح مختلف حکومت است. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این ارتباط، تعیین دقیق حدود صلاحیت‌های قانونگذاری و اجرایی میان دولت مرکزی و پارلمان‌های منطقه‌ای است. در برخی نظام‌ها، قانون اساسی فهرستی از صلاحیت‌های انحصاری دولت مرکزی، صلاحیت‌های مشترک و صلاحیت‌های اختصاصی مناطق را مشخص می‌کند. این تقسیم‌بندی کمک می‌کند که هر سطح از حکومت بدانند در چه حوزه‌هایی اختیار تصمیم‌گیری دارد. در صورت بروز اختلاف نیز معمولاً دادگاه‌های قانون اساسی یا نهادهای قضایی عالی نقش داوری و تفسیر قانون اساسی را بر عهده دارند. علاوه بر جنبه حقوقی، ارتباط میان پارلمان‌های منطقه‌ای و دولت مرکزی دارای ابعاد سیاسی و اداری نیز هست. در بسیاری از کشورها، نهادهایی برای هماهنگی میان سطوح مختلف حکومت ایجاد شده‌اند. برای مثال، شوراهای مشترک دولت مرکزی و مناطق، کمیته‌های هماهنگی سیاست‌گذاری یا نشست‌های دوره‌ای میان مقامات ملی و منطقه‌ای از جمله ابزارهایی هستند که برای تسهیل تعامل و همکاری میان این سطوح مورد استفاده قرار می‌گیرند. چنین سازوکارهایی به ویژه در حوزه‌هایی که نیازمند سیاست‌گذاری مشترک هستند، اهمیت زیادی دارند. وجود ارتباط سازنده میان دولت مرکزی و پارلمان‌های منطقه‌ای می‌تواند به تقویت انسجام ملی در عین احترام به تنوع منطقه‌ای کمک کند. اگر این



روابط بر پایه گفتگو، همکاری و احترام متقابل شکل گیرد، احتمال بروز تنش‌های سیاسی و مطالبات جدایی طلبانه کاهش می‌یابد. در مقابل، اگر دولت مرکزی رویکردی کاملاً متمرکز و محدودکننده در قبال نهادهای منطقه‌ای اتخاذ کند، ممکن است احساس نادیده گرفته شدن در میان جوامع محلی تقویت شود (Moayedian, 2019: 99). کارآمدی پارلمان‌های منطقه‌ای و قومی تا حد زیادی به نحوه تنظیم روابط آن‌ها با دولت مرکزی بستگی دارد. نظام‌های سیاسی موفق معمولاً آن‌هایی هستند که توانسته‌اند تعادلی میان وحدت ملی و خودگردانی منطقه‌ای ایجاد کنند. این تعادل از طریق تدوین قواعد حقوقی روشن، ایجاد سازوکارهای نهادی برای همکاری و پیش‌بینی روش‌های مؤثر برای حل اختلاف میان سطوح مختلف حکومت تحقق می‌یابد. در چنین چارچوبی، پارلمان‌های منطقه‌ای می‌توانند به‌عنوان پل ارتباطی میان جامعه محلی و ساختار ملی حکومت عمل کرده و نقش مهمی در تحقق عملی حق تعیین سرنوشت ایفا کنند.

۲-۳-۲ کمیته‌های حقوق اقلیت‌ها

حق تعیین سرنوشت، به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل معاصر، در عرصه اجرا نیازمند سازوکارهای نهادی و نظارتی مشخص است تا از سطح اعلامی به سطح تضمینی ارتقا یابد. در این میان، کمیته‌های حقوق اقلیت‌ها به‌مثابه نهادهای تخصصی نظارت، تفسیر و پیگیری تعهدات دولت‌ها، نقشی تعیین‌کننده در تضمین تحقق عملی این حق ایفا می‌کنند. این کمیته‌ها با اتکا به اسناد الزام‌آور بین‌المللی و رویه‌های تفسیری، چارچوبی برای صیانت از حقوق جمعی و فردی اقلیت‌ها فراهم می‌آورند.

الف) نظارت بر اجرای حقوق

نظارت بر اجرای حقوق اقلیت‌ها در نظام بین‌المللی حقوق بشر، مبتنی بر این پیش‌فرض نظری است که شناسایی یک حق بدون پیش‌بینی سازوکار تضمین، واجد اثر عملی کافی نخواهد بود؛ از این رو کمیته‌های تخصصی نظیر کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، کمیته رفع تبعیض نژادی و سایر سازوکارهای معاهده‌محور، به‌عنوان بازوهای نظارتی جامعه بین‌المللی عمل می‌کنند تا تعهدات ناشی از اسناد بین‌المللی را از حالت تعهدات صرفاً اخلاقی یا سیاسی خارج کرده و در قالب تعهدات حقوقی قابل ارزیابی تثبیت نمایند. این نظارت ماهیتی چندلایه دارد؛ بدین معنا که هم شامل ارزیابی قوانین و سیاست‌های داخلی دولت‌ها می‌شود و هم ناظر بر عملکرد اجرایی، رویه‌های قضایی و تدابیر عملی در زمینه حفظ هویت فرهنگی، زبانی و مذهبی اقلیت‌ها است. در این چارچوب، اصل وفای به عهد به‌عنوان سنگ‌بنای حقوق



معاهدات، مبنای الزام‌آور بودن توصیه‌ها و ملاحظات تفسیری این کمیته‌ها قرار می‌گیرد و دولت‌ها مکلف‌اند اقدامات خود را با تعهدات پذیرفته‌شده منطبق سازند. افزون بر آن، نظارت مزبور صرفاً واکنشی نیست بلکه ماهیتی پیشگیرانه نیز دارد؛ زیرا ارزیابی‌های ادواری می‌تواند دولت‌ها را به اصلاح ساختارهای تبعیض‌آمیز پیش از بروز بحران‌های قومی یا مطالبات جدایی‌طلبانه سوق دهد. بنابراین، کارکرد نظارتی کمیته‌ها نه تنها در حمایت از حقوق اقلیت‌ها، بلکه در مدیریت تعارضات هویتی و تقویت ثبات سیاسی نیز واجد اهمیت بنیادین است (Azizi, 2015: 82).

از منظر ساختاری، نظارت کمیته‌های حقوق اقلیت‌ها بر اجرای تعهدات، از طریق سازوکارهای متنوعی اعمال می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها بررسی گزارش‌های ادواری دولت‌ها، رسیدگی به شکایات فردی (در صورت پذیرش صلاحیت)، انجام تحقیقات موضوعی و صدور تفسیرهای عمومی است. بررسی گزارش‌های ادواری به مثابه فرآیندی تعاملی میان دولت و کمیته، زمینه‌ای برای ارزیابی میزان انطباق قوانین داخلی با استانداردهای بین‌المللی فراهم می‌آورد و طی آن، پرسش‌های تخصصی درباره نحوه تضمین آموزش به زبان مادری، مشارکت سیاسی اقلیت‌ها، منع تبعیض ساختاری و دسترسی برابر به منابع عمومی مطرح می‌شود. این فرایند، واجد ویژگی شفافیت نسبی است زیرا نتایج آن در قالب «ملاحظات پایانی» منتشر می‌گردد و بدین وسیله امکان نظارت جامعه مدنی و نهادهای داخلی نیز تقویت می‌شود. افزون بر آن، در مواردی که دولت‌ها صلاحیت رسیدگی به شکایات فردی را پذیرفته‌اند، کمیته‌ها می‌توانند در خصوص نقض مشخص حقوق اقلیت‌ها تصمیم‌گیری نمایند و بدین ترتیب رویه‌ای شبه قضایی ایجاد کنند که در تکوین حقوق عرفی بین‌المللی نیز مؤثر است. این رویه‌ها به تدریج معیارهای عینی برای سنجش تعهدات دولت‌ها ایجاد کرده و از تفسیرهای سلیقه‌ای یا مضیق نسبت به حق تعیین سرنوشت جلوگیری می‌کنند (Fazaeli and Karami, 2015: 84-86).

کارکرد نظارتی کمیته‌ها همچنین با توسعه مفهوم «تعهدات مثبت دولت‌ها» پیوند خورده است؛ بدین معنا که دولت‌ها صرفاً از ارتکاب تبعیض منع نمی‌شوند، بلکه مکلف‌اند اقدامات فعالانه‌ای برای حفظ هویت و بقای فرهنگی اقلیت‌ها اتخاذ نمایند. در این چارچوب، کمیته‌های تخصصی با استناد به ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و سایر اسناد مرتبط، بر این نکته تأکید کرده‌اند که حمایت مؤثر از اقلیت‌ها مستلزم فراهم‌آوردن شرایطی است که اعضای این گروه‌ها بتوانند فرهنگ خود را حفظ کرده، دین خود را آزادانه اجرا نمایند و زبان خویش را به کار گیرند. این تفسیر توسعه‌ای، دامنه نظارت را از بررسی صرف قوانین ضد تبعیض فراتر برده و شامل سیاست‌های آموزشی، رسانه‌ای و اقتصادی نیز کرده



است. ارزیابی عملکرد دولت‌ها به حوزه‌های بودجه‌ای، برنامه‌ریزی توسعه و سیاست‌گذاری عمومی نیز تسری یافته و مفهوم اجرای حق تعیین سرنوشت در بعد داخلی آن، عمق بیشتری پیدا کرده است. چنین رویکردی نشان می‌دهد که نظارت کمیته‌ها، صرفاً حقوقی صرف نیست بلکه با ابعاد اجتماعی و ساختاری توسعه نیز ارتباط مستقیم دارد (Khalaf rezaie and Heydarinejadm 2017: 48).

با این حال، نظارت بین‌المللی با چالش‌هایی نیز مواجه است که از جمله آن‌ها می‌توان به محدودیت ضمانت اجرا، وابستگی به همکاری دولت‌ها و فقدان سازوکارهای الزام‌آور اجرایی اشاره کرد. توصیه‌های کمیته‌ها غالباً ماهیت الزام‌آور مستقیم ندارند و اجرای آن‌ها متکی بر حسن نیت دولت‌ها و فشار سیاسی جامعه بین‌المللی است. با وجود این، نباید از اثر هنجارساز این نظارت‌ها غفلت کرد؛ زیرا حتی توصیه‌های غیرالزام‌آور نیز در طول زمان می‌توانند به معیارهای رفتاری پذیرفته‌شده تبدیل شوند و در شکل‌گیری عرف بین‌المللی نقش ایفا کنند. افزون بر آن، انتشار عمومی گزارش‌ها و ملاحظات پایانی، امکان بهره‌گیری نهادهای داخلی، دادگاه‌های ملی و سازمان‌های مردم‌نهاد از این اسناد را فراهم می‌آورد و بدین ترتیب نوعی ضمانت اجرای غیرمستقیم ایجاد می‌شود. بنابراین، هرچند ساختار نظارتی کمیته‌ها فاقد ابزارهای قهری کلاسیک است، اما از طریق سازوکارهای نرم‌افزاری و فشار هنجاری، در ارتقای سطح رعایت حقوق اقلیت‌ها مؤثر واقع می‌شود.

ب) گزارش‌دهی و شفافیت

گزارش‌دهی و شفافیت در نظام بین‌المللی حمایت از حقوق اقلیت‌ها یکی از مهم‌ترین ابزارهای تضمین اجرای تعهدات دولت‌ها در قبال حق تعیین سرنوشت محسوب می‌شود. در چارچوب معاهدات بین‌المللی حقوق بشر، دولت‌ها موظف‌اند به صورت دوره‌ای گزارش‌هایی درباره اقدامات قانونی، اجرایی و سیاستی خود در زمینه اجرای تعهدات بین‌المللی ارائه دهند. این گزارش‌ها به کمیته‌های تخصصی از جمله کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، کمیته رفع تبعیض نژادی و سایر نهادهای نظارتی ارائه می‌شود و هدف اصلی آن ایجاد سازوکاری برای ارزیابی میزان انطباق عملکرد دولت‌ها با استانداردهای حقوق بین‌الملل است. نظام گزارش‌دهی نه تنها ابزاری برای گردآوری اطلاعات درباره وضعیت حقوق اقلیت‌ها در کشورهای مختلف است، بلکه بستری برای گفتگوی حقوقی میان دولت‌ها و نهادهای نظارتی نیز فراهم می‌آورد. در این فرایند، کمیته‌ها با بررسی دقیق گزارش‌های ارائه‌شده و طرح پرسش‌های تخصصی، نقاط قوت و ضعف سیاست‌های دولتی را شناسایی کرده و توصیه‌هایی برای بهبود وضعیت ارائه می‌کنند. بدین ترتیب، گزارش‌دهی به‌عنوان یک مکانیسم نهادی، زمینه پاسخگویی دولت‌ها در برابر جامعه



بین‌المللی و نیز در برابر شهروندان خود را فراهم می‌سازد. افزون بر این، شفافیت ناشی از انتشار عمومی گزارش‌ها و ملاحظات کمیته‌ها، امکان مشارکت فعال جامعه مدنی، سازمان‌های مردم‌نهاد و نهادهای دانشگاهی را در ارزیابی عملکرد دولت‌ها تقویت می‌کند. این امر موجب می‌شود که روند اجرای تعهدات بین‌المللی از حالت صرفاً دولتی خارج شده و به یک فرآیند چندسطحی تبدیل گردد که در آن بازیگران مختلف اجتماعی نیز نقش نظارتی ایفا می‌کنند (Azizi, 2015: 63). (عزیزی، ۱۳۹۴: ۶۳).

یکی از ویژگی‌های مهم نظام گزارش‌دهی در حوزه حقوق اقلیت‌ها، ماهیت ساختارمند و دوره‌ای آن است که دولت‌ها را ملزم می‌کند در بازه‌های زمانی مشخص وضعیت اجرای تعهدات خود را مورد ارزیابی قرار دهند. این گزارش‌ها معمولاً شامل اطلاعاتی درباره اصلاحات قانونی، برنامه‌های سیاستی، اقدامات اجرایی و چالش‌های موجود در زمینه حمایت از حقوق اقلیت‌ها هستند. کمیته‌های نظارتی پس از دریافت گزارش‌ها، آن‌ها را مورد تحلیل قرار داده و در جلسات بررسی، نمایندگان دولت‌ها را برای ارائه توضیحات تکمیلی دعوت می‌کنند. این فرآیند نوعی گفتگوی رسمی و حقوقی میان دولت و نهاد نظارتی ایجاد می‌کند که طی آن، پرسش‌های تخصصی درباره مسائل مهمی نظیر تبعیض ساختاری، مشارکت سیاسی اقلیت‌ها، حفظ زبان و فرهنگ، دسترسی برابر به خدمات عمومی و تضمین حقوق اقتصادی و اجتماعی مطرح می‌شود (Lisani, 2004: 139).. (لسانی، ۱۳۸۳: ۱۳۹).

در کنار گزارش‌های دولتی، یکی از تحولات مهم در نظام نظارتی حقوق اقلیت‌ها، پذیرش گزارش‌های موازی یا «گزارش‌های سایه» از سوی سازمان‌های مردم‌نهاد و نهادهای مدنی است. این گزارش‌ها که توسط سازمان‌های غیردولتی، نهادهای دانشگاهی یا نمایندگان جوامع اقلیت تهیه می‌شوند، اطلاعات تکمیلی یا انتقادی درباره وضعیت واقعی حقوق اقلیت‌ها ارائه می‌دهند و به کمیته‌های نظارتی کمک می‌کنند تا تصویری دقیق‌تر از شرایط موجود به دست آورند. از این منظر، مشارکت جامعه مدنی در فرآیند گزارش‌دهی، به تقویت اصل شفافیت و پاسخگویی در نظام بین‌المللی حقوق بشر کمک می‌کند و موجب می‌شود که نظارت بر اجرای حقوق اقلیت‌ها به فرآیندی چندبعدی و مشارکتی تبدیل گردد (Fazaely and Karami, 2015: 88).

ج) نقش دیپلماتیک

نقش دیپلماتیک کمیته‌های حقوق اقلیت‌ها در نظام بین‌المللی به مثابه پلی میان تعهدات حقوقی و واقعیت‌های سیاسی دولت‌ها و جوامع، یکی از ابعاد کلیدی در تضمین عملی تحقق حق تعیین سرنوشت است. این کمیته‌ها علاوه بر وظایف نظارتی و فنی، ظرفیت منحصر به فردی برای دیپلماسی حقوق بشری



ایجاد کرده‌اند که ضمن تعامل با دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌های اقلیت، امکان پیشگیری از تنش‌های قومی، تسهیل گفتگو و ارتقای همکاری‌های بین‌المللی را فراهم می‌سازد. در چارچوب این نقش، کمیته‌ها از ظرفیت دیپلماتیک نرم بهره‌مند می‌شوند؛ به این معنا که به جای استفاده مستقیم از ابزارهای قهری یا الزامی، با گفتگو، توصیه و ایجاد فضاهای گفتگو، دولت‌ها را به بازنگری در سیاست‌ها و رویکردهای خود دعوت می‌کنند. این امر به حفظ ثبات سیاسی و جلوگیری از تشدید منازعات هویتی کمک می‌کند و فرآیندهای گفتگو محور را جایگزین رویارویی‌های خشونت‌آمیز می‌سازد. به این ترتیب، نقش دیپلماتیک کمیته‌ها محور عملیاتی بین قانون و سیاست، تعهد و واقعیت و مباحث حقوقی و امنیتی را به خوبی ترسیم می‌کند. یکی از وجوه بارز نقش دیپلماتیک کمیته‌های حقوق اقلیت‌ها، تعامل مستمر با دولت‌ها در سطح کارشناسی و سیاسی است که از طریق جلسات رسمی بررسی گزارش‌ها، مأموریت‌های ویژه و دیدارهای دوجانبه انجام می‌گیرد. این تعاملات فضایی برای تبادل نظر درباره چالش‌های محلی و ملی مربوط به حقوق اقلیت‌ها ایجاد می‌کند و دولت‌ها را به اقدامات پیشگیرانه و اصلاحات ساختاری ترغیب می‌نماید (Khalaf rezaie and Heydarnejad, 2015: 674).

نقش دیپلماتیک کمیته‌ها در عرصه بین‌المللی همچنین شامل استفاده از ظرفیت‌های گزارش‌دهی و آگاهی‌بخشی به مجامع سیاسی سازمان ملل و دیگر نهادهای تصمیم‌گیر می‌شود تا توجه جهانی به وضعیت اقلیت‌ها جلب شود و زمینه برای اقدامات حمایتی و فشارهای سیاسی فراهم گردد. این کمیته‌ها با ارائه گزارش‌های تحلیلی و توصیفی به شورای حقوق بشر، مجمع عمومی یا شورای امنیت، امکان تمرکز بر بحران‌های حقوقی اقلیت‌ها در قالب بحث‌های چندجانبه و سیاست‌گذاری کلان را فراهم می‌آورند. این حضور در سطح عالی نهادهای بین‌المللی، به‌عنوان ابزاری دیپلماتیک جهت ارتقای اعتبار و مشروعیت حقوق اقلیت‌ها، بستر مناسبی برای جلب حمایت سیاسی و بسیج منابع بین‌المللی است (Fazaeli, and Karami, 2015: 52).

نقش دیپلماتیک کمیته‌های حقوق اقلیت‌ها، در چارچوب سازوکارهای قانونی و نهادی، به‌مثابه ابزار نرم‌افزاری حیاتی در تحقق حق تعیین سرنوشت، تضمین صلح و امنیت، ارتقای انسجام اجتماعی عمل می‌کند. این نقش دیپلماتیک فراتر از مرزهای صرفاً حقوقی، به حوزه سیاست بین‌الملل و روابط بین‌دولتی کشیده شده و با ایجاد محیطی مفعم از گفتگو، همکاری و اعتماد متقابل، به کاهش تنش‌های قومی و تقویت پایداری در جوامع متنوع کمک می‌کند. در حقیقت، دیپلماسی حقوق اقلیت‌ها تلاش می‌کند تا از تضاد و تنش به سوی گفتگو و تفاهم حرکت کند و بدین گونه، ضمن حفظ کرامت و هویت گروه‌های



اقلیت، منافع کل جامعه بین‌الملل را تامین نماید. بنابراین، اهمیت دیپلماسی کمیته‌های حقوق اقلیت‌ها نه تنها در محافظت از حقوق فرد به صورت منفرد، بلکه به مثابه بخشی از سیاست‌های پیشگیرانه گسترده‌تر حفظ ثبات و امنیت جهانی قابل درک است.

۳-۳ مراجع میانجیگری

در این گفتار، موضوع مراجع میانجیگری که نقش اساسی در تحقق و تسهیل حق تعیین سرنوشت دارند، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. بند اول به مطالعه میانجیگری ملی اختصاص داشته و چگونگی عملکرد نهادهای داخلی در رسیدگی به اختلافات مربوط به حق تعیین سرنوشت را واکاوی می‌کند. بند دوم در مورد میانجیگری بین‌المللی است که نقش سازمان‌ها و نهادهای جهانی و منطقه‌ای را در حل موضوعات تعیین سرنوشت بازشناسی می‌نماید. نهایتاً بند سوم به بررسی فرآیندهای حل و فصل اختلافات میان طرفین ذی‌نفع می‌پردازد که ضامن امنیت حقوقی و سیاسی این حق در سطح ملی و بین‌المللی می‌باشد.

الف) میانجیگری ملی

میانجیگری ملی به عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای حل و فصل اختلافات مربوط به حق تعیین سرنوشت، در داخل مرزهای هر کشور شکل می‌گیرد و معمولاً توسط نهادهای حقوقی، قضایی و یا نهادهای مدنی و اداری انجام می‌شود. این نوع میانجیگری می‌تواند به صورت رسمی، نیمه‌رسمی یا غیررسمی صورت پذیرد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که به حفظ ثبات کشور، ممانعت از بروز خشونت و ارتقای گفتگوهای مسالمت‌آمیز کمک می‌کند. در این میان، جایگاه قانون اساسی و قوانین عادی کشور در تعریف حدود و چارچوب میانجیگری بسیار اهمیت دارد، چرا که آنان مسیر دستیابی به توافق‌های قابل احترام را هموار می‌سازند. نهادهای میانجیگری ملی ممکن است شامل دادگاه‌ها، کمیسیون‌های حقوق بشر، شوراهای قومی یا منطقه‌ای، سازمان‌های مردم‌نهاد باشند که در کانون اختلافات مرتبط با خودمختاری، حقوق اقلیت‌ها، یا مسائل قومی و فرهنگی وارد عمل می‌شوند. این نهادها با استفاده از ابزارهای قانونی و دیپلماتیک، به کاوش در ریشه اختلافات پرداخته و راهکارهای مسالمت‌آمیز و مبتنی بر عدالت را پیشنهاد می‌دهند. نقش مشاوران حقوقی، میانجیان حرفه‌ای و کارشناسان اجتماعی نیز در این روند بسیار تعیین‌کننده است و معمولاً با استفاده از تکنیک‌های متنوعی مثل مذاکرات ساختاریافته، جلسات مشارکتی و برنامه‌های آموزشی و آگاهی‌بخشی همراه است (Moayedian, 2010: 84). علاوه بر تأثیرگذاری بنیادی بر کاهش تنش‌ها، میانجیگری ملی به تقویت



نهادهای جامعه مدنی در فرآیندهای تصمیم‌گیری و همچنین ارتقای مشارکت اقشار مختلف جامعه در حیات سیاسی کشور منجر می‌شود. ظرفیت‌سازی و آموزش میانجیان، توسعه قوانین حمایتی، ایجاد سازوکارهای نظارت و ارزیابی از فعالیت میانجی‌ها، بخش‌های مهمی از مراحل اجرایی موفق میانجیگری ملی شمرده می‌شوند. همچنین، این میانجیگری از طریق توسعه مفهومی و عملی راهکارهای انعطاف‌پذیرتر و متناسب‌تر، به تحقق عدالت انتقالی و توسعه انسانی در کشور کمک می‌کند. میانجیگری ملی باید به گونه‌ای طراحی و اجرا شود که متضمن احترام کامل به حق تعیین سرنوشت همه اقوام و گروه‌های مختلف داخل کشور باشد و به جای تحمیل راه‌حل‌های یک‌جانبه، فضا را برای گفتگوی سازنده و تساوی حقوق سیاسی و فرهنگی باز نگه دارد. به این ترتیب، میانجیگری ملی نه تنها به پیشگیری از درگیری‌های مسلحانه کمک می‌کند، بلکه بسترساز ارتقای دموکراسی، حفظ انسجام ملی و توازن قدرت در درون کشور نیز محسوب می‌شود.

ب) میانجیگری بین‌المللی

میانجیگری بین‌المللی به عنوان سازوکاری کلیدی برای حمایت و تسهیل حق تعیین سرنوشت، به ویژه در مواردی که اختلافات فراتر از مرزهای ملی و یا در زمینه حقوق بین‌الملل مطرح می‌شوند، مورد توجه قرار می‌گیرد. این نوع میانجیگری شامل ورود و مداخله سازمان‌های بین‌المللی، دولت‌های ثالث متعهد و نهادهای منطقه‌ای است که نقش میانجی، داوری یا ناظر بر اجرای توافقات را ایفا می‌کنند. میانجیگری بین‌المللی معمولاً از طریق مجاری رسمی سازمان ملل متحد، سازمان امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه آفریقا، اتحادیه عرب و دیگر نهادهای منطقه‌ای یا از طریق کانال‌های دیپلماتیک چندجانبه صورت می‌گیرد. این میانجیگری، از منظر حقوق بین‌الملل تنوع و پیچیدگی‌های خاص خود را دارد، چرا که باید در تعادل میان اصل تمامیت ارضی دولت‌ها و حقوق اقلیت‌ها یا دولت‌های خودمختار، همچون حق تعیین سرنوشت، حرکت کند. میانجیگران بین‌المللی به منظور افزایش اثربخشی فرآیندهای حل اختلاف، می‌بایست به اصول بی‌طرفی، استقلال و عدم دخالت در امور داخلی کشورها پایبند باشند. در همین حال، حمایت یا الزامی ساختن اجرای توافقات میانجیگری عمدتاً بر مبنای قطعنامه‌های سازمان ملل یا معاهدات بین‌المللی انجام می‌شود (Tson, 2013: 144).

علاوه بر فعالیت‌های میانجیگری رسمی، جامعه جهانی معمولاً بر نقش میانجیگران غیررسمی مثل دیپلمات‌های باتجربه، سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی، کارشناسان حقوقی و همچنین بازیگران منطقه‌ای تأکید دارد. این میانجیگران نقش تسهیلگرانه داشته و می‌توانند با ایجاد بسترهای گفتگو، کاهش تنش‌ها



و افزایش اعتماد میان طرفین، به دستیابی به توافقات پایدار کمک نمایند. در شرایط حاد، گاهی اوقات میانجیگری بین‌المللی با اعزام هیئت‌های صلح‌بانه یا نظارتی نیز همراه است. علاوه بر این، میانجیگری بین‌المللی معمولاً به دنبال تثبیت نتایج و ایجاد سازوکارهای نظارتی و اجرایی برای حفظ ثبات در مناطق مورد اختلاف است. نهادهای سازمان ملل مانند شورای امنیت و شورای حقوق بشر در این خصوص نقش نظارتی و حمایتی ایفا می‌کنند و گاه با اعمال تحریم‌ها یا حمایت‌های دیپلماتیک فشار لازم را برای احترام به توافقات فراهم می‌آورند. بنابراین، میانجیگری بین‌المللی که در فضای حقوقی و سیاسی پیچیده بین‌المللی عمل می‌کند، ضامن اجرای واقعی حق تعیین سرنوشت در سطح فراملی است (Azizi, 2015: 102).

موفقیت میانجیگری بین‌المللی در گرو مشارکت فعال و حسن نیت تمام طرف‌های درگیر و همچنین حمایت قوی جامعه بین‌المللی است که در قالب توصیه‌های سازنده، تامین منابع و تضمین استقلال میانجیگران متجلی می‌شود. این مسأله از اهمیت کلیدی برخوردار است چرا که بدون کمک و همکاری جامع، تلاش‌های بین‌المللی برای حل اختلافات مربوط به حق تعیین سرنوشت با چالش‌های جدی مواجه خواهد شد.

ج) حل و فصل اختلافات

حل و فصل اختلافات یکی از ارکان اساسی تحقق حق تعیین سرنوشت بوده و به مجموعه فرآیندهایی گفته می‌شود که به وسیله آن‌ها اختلافات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی بین گروه‌ها یا اقلیت‌ها مدیریت و برطرف می‌شوند. این فرآیندها می‌توانند شامل گفتگو، مذاکره، میانجیگری، داوری، رسیدگی قضایی و حتی سازوکارهای ترکیبی باشند و هدف آن‌ها ارتقای صلح، عدالت و ثبات پایدار است. روش‌های حل و فصل اختلافات باید متناسب با نوع و ماهیت موضوع، فرهنگ و زمینه اجتماعی کشورها انتخاب شده و سازگار با اصول حقوق بین‌الملل و حقوق بشر باشد. یکی از مهم‌ترین پارامترهای موفقیت در حل اختلافات، پذیرش متقابل طرفین و انجام فرآیندهای عادلانه و شفاف است. به این منظور، نهادهای قانونی و نهادی داخلی باید با ایجاد فضای گفتگوی باز و فراهم کردن امکانات لازم برای دسترسی به عدالت، فرصت رفع سوء تفاهم‌ها و تعارضات را فراهم کنند. همچنین اهمیت لزوم دخالت نهادهای مستقل و بی‌طرف برای نظارت و تضمین اجرای توافقات حاصل شده در فرآیند حل و فصل به شدت مورد تاکید است. از منظر حقوق بین‌الملل، حل و فصل اختلافات درباره حق تعیین سرنوشت، ارتباط عمیقی با اصول حاکمیت ملی و احترام به تمامیت ارضی دارد. بنابر این، هر روشی که به کار



گرفته می‌شود باید توأم با تامین امنیت حقوقی و سیاسی طرفین، شناسایی حقوق اقلیت‌ها و حفظ منافع کلی ملت‌ها باشد. فرآیندهای حل اختلاف در این حوزه، اغلب نیازمند حمایت فنی، حقوقی و مالی از سوی جامعه بین‌المللی نیز هستند تا زمینه موفقیت و دوام راه‌حل‌ها فراهم گردد. (Captorti, 2010: 84).

۳-۴ سازوکارهای مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای تحقق حق تعیین سرنوشت در نظام‌های حقوقی و سیاسی معاصر به شمار می‌آید. این حق، که در اسناد بنیادین حقوق بین‌الملل از جمله منشور ملل متحد و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است، زمانی معنای واقعی می‌یابد که تمامی گروه‌های اجتماعی از جمله اقلیت‌ها بتوانند در فرآیندهای تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت مؤثر داشته باشند. در این میان، سازوکارهای مشارکت سیاسی از جمله حق رأی، حق نامزدی در انتخابات و طراحی نظام‌های انتخاباتی عادلانه، ابزارهای نهادی مهمی برای تضمین حضور واقعی گروه‌های مختلف در ساختار قدرت محسوب می‌شوند. این سازوکارها نه تنها امکان مشارکت فردی شهروندان را فراهم می‌کنند، بلکه زمینه‌ای برای بیان مطالبات جمعی و حفاظت از هویت‌های فرهنگی، زبانی و قومی نیز ایجاد می‌کنند.

الف) حق رأی اقلیت‌ها

حق رأی به عنوان یکی از برجسته‌ترین حقوق سیاسی، نقشی کلیدی در مشارکت مؤثر و اعمال حق تعیین سرنوشت ایفا می‌کند. این حق به شهروندان، به‌ویژه اعضای اقلیت‌ها که غالباً با تبعیض ساختاری و موانع اجتماعی-قانونی مواجه‌اند، امکان می‌دهد اراده خود را در ساختار قدرت منعکس سازند. از منظر حقوق بین‌الملل، اصل عدم تبعیض و برابری در برخورداری از حقوق سیاسی، حق رأی اقلیت‌ها را مورد حمایت قرار می‌دهد. ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، هر شهروندی را مستحق مشارکت در امور عمومی و رأی دادن بدون تبعیض یا محدودیت‌های غیرمعقول می‌داند. این اصل برای اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی حیاتی است تا از انزوای سیاسی جلوگیری شود.

اسناد منطقه‌ای حقوق بشر نیز بر ضرورت برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه، که مشارکت برابر اقلیت‌ها را تضمین کند، تأکید دارند. دولت‌ها در این چارچوب موظفند موانع مشارکت اقلیت‌ها را شناسایی و برطرف نمایند. تحقق عملی این حق نیازمند تدابیری چون طراحی مناسب حوزه‌های انتخاباتی، ارائه



امکانات رأی‌گیری به زبان‌های اقلیت، و آموزش رأی‌دهندگان است. این اقدامات نه تنها مشارکت سیاسی اقلیت‌ها را افزایش می‌دهد، بلکه مشروعیت نظام‌های سیاسی را نیز تقویت می‌کند (Azizi, 2015: 87). نهایتاً، حق رأی اقلیت‌ها فراتر از یک حق فردی، به ابزاری برای حفاظت از حقوق جمعی آنان بدل می‌شود. مشارکت فعال در انتخابات می‌تواند به شکل‌گیری سیاست‌هایی بیانجامد که نیازها و مطالبات خاص این گروه‌ها را لحاظ کرده و به تحقق عدالت اجتماعی و همبستگی ملی یاری رساند.

ب) حق نامزدی

حق نامزدی در انتخابات، به عنوان یکی از ارکان کلیدی مشارکت سیاسی، به شهروندان امکان می‌دهد تا فراتر از جایگاه رأی‌دهنده، به عنوان نامزد و نماینده بالقوه در عرصه سیاست حضور یابند. این حق که در اسناد بنیادین حقوق بشر، نظیر میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، تضمین شده است، برای اقلیت‌ها اهمیتی دوچندان دارد؛ چرا که حضور نمایندگان آن‌ها در نهادهای تصمیم‌گیری، بستری برای انعکاس مطالبات و نگرانی‌هایشان در سیاست‌گذاری عمومی فراهم می‌آورد.

علی‌رغم رسمیت یافتن این حق در سطح بین‌المللی، اقلیت‌ها در بسیاری از جوامع با چالش‌های متعددی در مسیر نامزدی روبرو هستند. این موانع گاه در قالب محدودیت‌های قانونی، شرایط دشوار ثبت‌نام، هزینه‌های سنگین انتخاباتی، یا تبعیض‌های اجتماعی و سیاسی بروز می‌یابند. در برخی نظام‌های انتخاباتی، قوانین به گونه‌ای طراحی شده‌اند که عملاً حضور مؤثر اقلیت‌ها را محدود می‌سازند.

برای غلبه بر این چالش‌ها، رویکردهایی چون تخصیص کرسی‌های ویژه برای اقلیت‌ها، سهمیه‌بندی در فهرست‌های انتخاباتی، و حمایت از تشکل‌های سیاسی اقلیت‌ها، در برخی کشورها اتخاذ شده است. این اقدامات می‌تواند ضمن تقویت نمایندگی سیاسی اقلیت‌ها، بر انسجام اجتماعی و فرهنگی جامعه نیز تأثیر مثبت بگذارد. از سوی دیگر، نگرش‌های عمومی، سطح آگاهی سیاسی و میزان پذیرش تنوع فرهنگی، نقشی حیاتی در موفقیت نامزدهای اقلیت ایفا می‌کنند. ترویج فرهنگ مدارا و احترام به تنوع، محیطی مساعد برای تحقق مشارکت سیاسی برابر فراهم می‌آورد (Fazaeli, and Karami, 2015: 87). تضمین حق نامزدی برای اقلیت‌ها، نه تنها دموکراسی و نمایندگی سیاسی را تعمیق می‌بخشد، بلکه اصل برابری و عدالت را نیز محقق می‌سازد و به شکل‌گیری سیاست‌هایی جامع‌نگر در قبال تمامی گروه‌های جامعه کمک می‌کند.



ج) نظام‌های انتخاباتی

نظام‌های انتخاباتی، به عنوان سازوکارهای نهادی کلیدی، نحوه تبدیل آرای شهروندان به کرسی‌های نمایندگی را تعیین کرده و نقشی حیاتی در تحقق مشارکت سیاسی و اعمال حق تعیین سرنوشت ایفا می‌کنند. طراحی این نظام‌ها می‌تواند زمینه را برای مشارکت مؤثر اقلیت‌ها فراهم آورد یا بالعکس، منجر به انزوای سیاسی آن‌ها گردد. در میان انواع نظام‌های انتخاباتی، رویکردهای تناسبی (Proportional Representation) معمولاً فرصت بیشتری برای نمایندگی اقلیت‌ها فراهم می‌آورند. در این نظام‌ها، کرسی‌های پارلمانی متناسب با درصد آرای احزاب یا گروه‌ها توزیع می‌شود، که این امر به گروه‌هایی با درصد آرای کمتر نیز امکان حضور در نهادهای قانون‌گذاری را می‌دهد. این امر برای اقلیت‌های قومی، مذهبی یا زبانی، که نیازمند بیان مطالباتشان در سطح ملی هستند، اهمیت بسزایی دارد. در مقابل، نظام‌های اکثریتی (Majoritarian Systems)، که در آن‌ها نامزد بیشترین آرا پیروز می‌شود، غالباً حضور اقلیت‌ها را دشوارتر می‌سازند. برخی کشورها برای دستیابی به تعادلی میان کارآمدی و نمایندگی گسترده، از نظام‌های مختلط (Mixed Systems) بهره می‌برند که عناصر هر دو نظام را در خود جای داده است. با این حال، انتخاب نوع نظام انتخاباتی باید با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، سیاسی و تاریخی هر کشور صورت گیرد.

نتیجه گیری

حق تعیین سرنوشت، از یک اصل رهایی‌بخش قرن بیستمی به یک چارچوب حکمرانی چندلایه در قرن بیست و یکم تحول یافته است؛ در جوامع چندفرهنگی، این حق نه صرفاً مطالبه‌ای سیاسی، بلکه یک معماری نهادی پیچیده است که باید همزمان سه هدف را تأمین کند: حفظ تمامیت ارضی و انسجام ملی، تضمین برابری و عدم تبعیض برای گروه‌های قومی-زبانی-دینی و ایجاد ظرفیت مؤثر برای مشارکت، نمایندگی و خوداداری در سطوح مختلف. تفسیر معاصر «اعمال» حق تعیین سرنوشت بر محور «خودگردانی درون‌کشوری» و «مشارکت معنادار» استوار است، مگر در موارد استثنایی نقض فاحش حقوق بنیادین که بحث‌های نظری درباره جدایی جبرانی را پیش می‌کشد. سازوکارهای نهادی اعمال تعیین سرنوشت، طیفی از عدم تمرکز اداری تا فدرالیسم هویتی را دربرمی‌گیرد. عدم تمرکز اداری در بهترین حالت، تخصیص اختیارات اجرایی به واحدهای محلی بدون انتقال واقعی صلاحیت‌های قانون‌گذاری است؛ این مدل برای مدیریت کارآمد خدمات عمومی مفید است اما برای تنش‌های هویتی



عمیق کفایت ندارد. در مقابل، عدم تمرکز سیاسی و فدرالیسم، انتقال صلاحیت‌های قانون‌گذاری و قضایی مشخص به واحدهای خودگردان را به همراه دارد و امکان تطبیق سیاست‌ها با نیازهای فرهنگی-زبانی را فراهم می‌کند. انتخاب بین «فدرالیسم سرزمینی» (بر پایه جغرافیا) و «فدرالیسم هویتی/تقسیم قومی» باید با ارزیابی خطر «انجماد هویت‌ها» و گسست اجتماعی انجام شود: فدرالیسم سرزمینی می‌تواند تنوع را درون واحدها متکثر نگه دارد، اما ممکن است به ناکارآمدی نمایندگی گروه‌های پراکنده منجر شود؛ فدرالیسم هویتی نمایندگی مستقیم‌تری به گروه‌ها می‌دهد، اما در صورت نبود سازوکارهای پیوندی می‌تواند قطبی‌سازی را تشدید کند. در هر دو مدل، تدوین دقیق فهرست صلاحیت‌ها (انحصاری، مشترک، باقیمانده)، حل اختلافات صلاحیتی از طریق دادگاه قانون اساسی، تأمین مالی منصفانه برای جلوگیری از نابرابری‌های ساختاری حیاتی است.

بعد مشارکت، رکن دیگر اعمال تعیین سرنوشت است: نظام‌های انتخاباتی تناسبی یا مختلط که آستانه ورود منطقی دارند، می‌توانند بازنمایی عادلانه گروه‌ها را تضمین کنند بدون آن‌که به تکه‌تکه شدن پارلمان بیانجامند. سهمیه‌های انتخاباتی و کرسی‌های رزرو شده باید به صورت هدفمند، زمان‌مند و مشروط به شاخص‌های برابری به کار گرفته شوند تا به ابزار دائمی «سهمیه‌سالاری» بدل نشوند. مدل‌های کابینه فراگیر و قوانین «اکثریت دوگانه/سه‌گانه» برای مسائل هویتی کلیدی، از منظر دموکراسی توافقی بهره می‌برند؛ اما برای جلوگیری از بن‌بست، باید سازوکارهای عبور از انسداد مانند میانجی‌گری نهادی، داوری قانون اساسی و فرآیندهای مرحله‌ای پیش‌بینی شود. در سطح محلی، شوراهای منتخب با اختیارات قانون‌گذاری محدود، بودجه مستقل و ابزارهای نظارت عمومی (بودجه‌ریزی مشارکتی، جلسات الزامی مشورت با اقلیت‌ها، سامانه‌های شفافیت) می‌توانند «مشارکت معنادار» را به واقعیت تبدیل کنند. کلید موفقیت، پیوند بین نمایندگی رسمی و سازوکارهای دموکراسی مستقیم برای موضوعات هویتی است. حقوق فرهنگی-زبانی هسته نرم اعمال تعیین سرنوشت است. شناسایی چندزبانی در قانون اساسی یا قوانین اساسی شده، تضمین آموزش به زبان مادری در حداقل در مقاطع ابتدایی، دسترسی به خدمات عمومی و دادرسی به زبان‌های به رسمیت شناخته، سیاست‌های رسانه‌ای چندزبانه، از شروط بنیادی است. همزمان باید معیارهای برابری فرصت برای زبان ملی/مشترک رعایت شود تا شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی تعمیق نیابد: سیاست‌های دوزبانی افزایشی به جای جایگزینی، برنامه‌های مهارت‌آموزی بزرگسالان، استانداردهای آزمون‌های استخدامی متناسب با تنوع زبانی، نمونه‌های کارا هستند. در حوزه فرهنگ و دین، نظام «حکمیت فرهنگی محدود» می‌تواند به جوامع اجازه دهد برخی منازعات خانواده



و احوال شخصی را در چارچوب حقوق بشر و نظارت قضایی حل و فصل کنند؛ ولی هرگونه صلاحیت موازی باید با اصول برابری جنسیتی، منع تبعیض، نظم عمومی حقوق اساسی سازگار باشد. شاخص‌های ارزیابی سیاست‌های زبانی-فرهنگی باید به سنجش نتایج (، کیفیت آموزشی، مشارکت مدنی) فراتر از صرف شناسایی نمادین متمرکز شود.

یافته‌ها نشان داد که حق تعیین سرنوشت در عمل نمی‌تواند به‌طور مستقل از سایر حقوق بنیادین بشر متحقق شود و تحقق آن مستلزم یک شبکه حقوقی به‌هم‌پیوسته است. این حق تنها زمانی معنا می‌یابد که افراد و گروه‌ها از فرصت واقعی مشارکت در سازوکارهای تصمیم‌گیری سیاسی برخوردار باشند؛ به زبان مادری خود در عرصه آموزش، رسانه و فرهنگ دسترسی مؤثر داشته باشند؛ از حمایت مساوی در ساختارهای اداری و قضایی برخوردار شوند؛ و سهم عادلانه‌ای از منابع عمومی و زیرساخت‌های توسعه نصیبشان شود. در جوامع چندفرهنگی، هرگونه تبعیض ساختاری—اعم از زبانی، قومی، مذهبی یا منطقه‌ای—می‌تواند این حق را تضعیف و زمینه نارضایتی‌های سیاسی را تقویت کند. هم‌زمان، تفسیر موسع و هم‌افزایانه از حق تعیین سرنوشت می‌تواند نقش مهمی در ارتقای انسجام ملی ایفا کند؛ زیرا گروه‌ها در صورتی احساس تعلق به دولت مرکزی خواهند داشت که ببینند حقوق هویتی و فرهنگی آنان در ساختار رسمی حکمرانی پذیرفته شده و مورد حمایت حقوقی قرار گرفته است. بنابراین، حق تعیین سرنوشت را باید نوعی «حق چارچوبی» دانست که تحقق سایر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را معنا و جهت می‌بخشد و از طریق آن می‌توان اصول تنوع، برابری و مشارکت را به‌صورت یکپارچه در نظام حقوقی نهادینه کرد.

در حوزه خودمختاری سیاسی، پژوهش نشان داد که اشکال متنوعی از توزیع قدرت سیاسی می‌توانند در خدمت تحقق جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت قرار گیرند. فدرالیسم، به عنوان شناخته‌شده‌ترین مدل، چارچوبی فراهم می‌کند که در آن واحدهای منطقه‌ای دارای اختیارات گسترده تقنینی، اجرایی و مالی هستند و این امر به گروه‌های فرهنگی امکان می‌دهد در اداره امور مرتبط با هویت، آموزش، فرهنگ و توسعه محلی مشارکت فعال داشته باشند. اما فدرالیسم تنها گزینه موجود نیست؛ الگوهای دیگری مانند عدم تمرکز اداری پیشرفته، واگذاری صلاحیت‌های فرهنگی بدون تعریف مرزهای سیاسی، خودمختاری نامتقارن برای مناطقی با ویژگی‌های هویتی خاص، حتی ترتیبات غیرسرمزمنی—مانند شوراهای فرهنگی فرااستانی—می‌توانند ابزارهای مؤثر اعمال این حق باشند. تحلیل تطبیقی نشان داد که معیار موفقیت این الگوها نه صرفاً در طراحی حقوقی، بلکه در عوامل نرم‌افزاری مانند فرهنگ سیاسی دموکراتیک، نظام



حزبی فراگیر، سازمان اداری پاسخگو، شفافیت مالی و وجود مکانیزم‌های حل و فصل اختلافات نهفته است. به بیان دیگر، خودمختاری بدون وجود ظرفیت نهادی کافی و ضمانت اجرای قضایی معتبر، به سرعت به منبع تعارض تبدیل می‌شود.

مطالعه کشورهایمانند کانادا، بلژیک، هند و اسپانیا نشان داد که هر یک با توجه به ساختار اجتماعی، تاریخ سیاسی، الگوهای هویتی و نظام حقوق اساسی خود، سازوکارهای متفاوتی برای اعمال حق تعیین سرنوشت طراحی کرده‌اند. در کانادا، فدرالیسم مشارکتی همراه با به رسمیت شناختن رسمی زبان فرانسوی و ایجاد فضای گفتگو پایدار میان کبک و فدراسیون، منجر به مدیریت تنوع در قالبی مسالمت‌آمیز شده است. در بلژیک، تحول تدریجی از دولت واحد به دولتی متشکل از جوامع و مناطق زبانی، نمونه‌ای از سازگاری حقوق اساسی با واقعیت‌های چندفرهنگی است. در هند، ساختار ایالات بر اساس معیارهای زبانی، همراه با نظام حقوقی قوی در حوزه اقلیت‌ها، امکان همزیستی میان تنوع شدید فرهنگی و وحدت سیاسی را فراهم آورده است. در اسپانیا، «دولت خودمختار» با اعطای صلاحیت‌های گسترده به برخی مناطق مانند باسک و کاتالونیا، مدلی از خودمختاری نامتقارن را ارائه کرده است؛ هرچند چالش‌های سیاسی اخیر نشان می‌دهد که پایداری چنین مدلی مستلزم گفتگو مستمر و اصلاحات نهادی مرحله‌به‌مرحله است. این تجارب ثابت می‌کند که موفقیت در مدیریت تنوع، نه محصول الگوبرداری، بلکه نتیجه انطباق نظام حقوقی با ویژگی‌های منحصر به فرد هر جامعه است.

در بررسی سازوکارهای حقوقی داخلی، مشخص شد که قانون اساسی نقش نقطه محوری را در تعیین حدود، ابزارها و شیوه اعمال حق تعیین سرنوشت ایفا می‌کند. قانون اساسی با پیش‌بینی اصولی همچون رسمیت‌بخشی به زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، تضمین مشارکت سیاسی برابر، امکان ایجاد واحدهای خودگردان و منع تبعیض، چارچوبی الزام‌آور برای مدیریت تنوع فراهم می‌سازد. با این حال، این اصول زمانی به واقعیت تبدیل می‌شوند که قوانین عادی، در حوزه‌هایی مانند انتخابات، آموزش، رسانه، مالیات و توسعه منطقه‌ای، به‌گونه‌ای تنظیم شوند که شکاف‌های اجرایی را از میان بردارند. نقش دادگاه‌های قانون اساسی یا مراجع مشابه نیز تعیین‌کننده است؛ زیرا تفسیرهای موسع از اصول برابری، آزادی فرهنگی و مشارکت سیاسی می‌تواند دامنه اعمال حق تعیین سرنوشت را تقویت کند، در حالی که تفسیرهای محدودکننده ممکن است آن را از محتوای واقعی تهی سازد. علاوه بر آن، نهادهای میانجیگری، کمیسیون‌های حقوق اقلیت‌ها، دیوان‌های اداری و سازوکارهای مشارکتی محلی، مکمل یکدیگر در تضمین اجرایی این حق هستند. بنابراین، کارآمدی نظام حقوقی در گرو تعامل هماهنگ میان متن قانون،



رویه قضایی و عملکرد نهادهای اجرایی است. با وجود ظرفیت‌های حقوقی قابل توجه، اعمال حق تعیین سرنوشت در عمل اغلب با چالش‌های ساختاری، سیاسی و اقتصادی مواجه می‌شود. بزرگ‌ترین چالش به تعارض ادراک‌شده میان مطالبات هویتی و اصل تمامیت ارضی بازمی‌گردد. در مواردی که دولت مرکزی به مطالبات مشروع بی‌توجهی نشان می‌دهد یا گروه‌های فرهنگی به ابزار سیاسی دسترسی ندارند، این مطالبات ممکن است به سوی گفتمان‌های رادیکال و واگرایانه سوق یابد. از سوی دیگر، خطر سوءاستفاده رهبران قومی از شعارهای هویتی برای دستیابی به قدرت سیاسی یا منافع اقتصادی، می‌تواند ساختار دموکراتیک جامعه را تضعیف کند. علاوه بر این، نابرابری‌های منطقه‌ای، ضعف زیرساخت‌های اداری، فساد، نبود آموزش عمومی درباره ارزش‌های چندفرهنگی و فقدان اعتماد متقابل میان گروه‌ها، همگی موانعی جدی در مسیر تحقق سازنده این حق هستند. در چنین شرایطی، موفقیت در اعمال حق تعیین سرنوشت مستلزم اتخاذ رویکردی جامع است که همزمان اصلاحات حقوقی، توسعه اقتصادی متوازن، آموزش درباره تنوع فرهنگی، تقویت سازوکارهای گفتگو اجتماعی و ایجاد نهادهای حل و فصل منازعه را در بر گیرد.

منابع

- Azizi, Sattar (2015). Protection of Minorities in International Law, Tehran, Shahr Danesh Institute for Legal Studies and Research Publications. (In Persian).
- Capotori, Francese, (2010), Minorities in Rudolf Bemhard:ed Encyclopedia of Public International Law, vol.6. (In Persian).
- Cassese, Antonio (2005), International law, Second Edition, Published: OUP Oxford. (In Persian).
- Ebrahim Gol, Alireza (2011). International Responsibility of the State, Text and Explanation of the Articles of the International Law Commission, Tehran, Shahr Danesh Legal Studies and Research Institute. (In Persian).
- Fazaeli, Mustafa and Karami, Musa (2015). Protection of Cultural Rights of Ethnic Minorities in International Law, Tehran, Shahr Danesh Legal Studies and Research Institute. (In Persian).
- Khalaf Rezaei, Hossein and Heydarnejad, Valiollah and Naseri Menshawi, Hamid (2017). Comparative study of the relationship between the right to self-determination and minority rights in international law and the Islamic Republic of Iran, Public Law Studies Quarterly, Volume 42, No. 3. (In Persian).
- Lisani, Hesameddin (2004). The Position of Minorities in International Human Rights, Legal Thoughts, No. 3. (In Persian).



- Mehrpour, Hossein (2016). *The International System of Human Rights*, Tehran: Etefaat Publishing House. (In Persian).
- Moayedian, Amineh (2010). *The Right to Self-Determination in International Law and Its Relations with Democracy*. Doctoral thesis, University of Qom (In Persian).
- Musaizadeh, Reza (2011). *The Requirement of Public International Law*, Tehran: Mizan Legal Foundation Publishing House. (In Persian).
- Omidi, Ali (2018). *Conceptual Development of the Right to Self-Determination: From the Independence of Dominated Nations to the Right to Democracy for All*, Law Quarterly, Journal of the Faculty of Law and Political Sciences, University of Tehran, Volume 38, No. 2. (In Persian).
- Qari Seyed Fatemi, Mohammad (2017). *Analytical Essays on Rights and Freedoms, Second Volume of Human Rights in the Contemporary World*, Tehran, Negah Moaser Publishing House. (In Persian).
- Qazi Shariat Panahi, Seyed Abolfazl (2004). *Fundamental Rights and Political Institutions*, Tehran, Mizan Publishing House. (In Persian).
- Shafe, Mir Shahbiz (2013). *Advisory Opinion of the International Court of Justice on Kosovo: From the Declaration of Independence to the Right to Self-Determination*, published in the book *International Society and International Law in the Twenty-First Century*, a collection of articles dedicated to. Mohammad Reza Ziaei Bigdali, Tehran, Shahr Institute for Legal Studies and Research Publications. (In Persian).
- Sharifi, Mohsen (2008). *The International Court of Justice and Erga Omnes Obligations*, Foreign Policy Quarterly, Year 22, No. 4. (In Persian).
- Torabi Yingjeh, Elham (2014). *The Right to Self-Determination in International Law: Challenges and Contradictions in the Light of Recent Developments*, 13th International and National Conference on Management, Accounting and Law Studies, Tehran. (In Persian).
- Tson, Fernando (2013). *Philosophy of International Law*, Translated by Mohsen Mohebi, Tehran: Shahr Danesh Legal Studies and Research Institute. (In Persian).
- Ziaei, Seyyed Yaser (2016). *An Introduction to Separatism in International Law*, Tehran: Shahr Danesh Institute for Legal Studies and Research. (In Persian).